

فصل پنجم

شیعه

بقلم:

محمود شهابی

کلمه شیعه بمعنی پیرو و تابع، به مسلمانانی اطلاق می شود که از حضرت علی (ع) پیروی می کنند و او را جانشین بلا فصل حضرت محمد بن عبدالله (ص) می دانند. شیعیان به آیات قرآنی که به نبی اکرم نازل شده باور دارند و از حضرت محمد (ص) خاتم الانبیاء و علی بن ابیطالب که حضرت رسول وی را بجانشینی خود انتخاب فرموده پیروی و تبعیت می کنند.

علاقه به دین در وجود هر فردی فطری است و پروردگار عالم به این جهت آن را در طینت بشر به ودیعت نهاده که بتواند آیاتی را که عمل بدانها انسان را به مراتب کمال می رساند و تادم مرگ او را قرین سعادت و راحت و فراغ خاطر می سازد، دریابد و دین همچنین مجموعه احکام و مقررات و تدابیری است که آفریدگار بزرگ آنها را برای تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر وضع فرموده است و مرد متدین کسی است که درهمه حال مطیع و منقاد اوامر و احکام پروردگار باشد.

در میان افراد بشر بعضی از کسانی که صاحب روح پاک و قلب سرشار از نشاط و نفس استوار و فکر قوی و ارتباط محکم با عالم ماوراء الطبیعه هستند شایستگی این را می یابند که علاقه و رابطه دائمی با آفریدگار توانا داشته باشند و خدای متعال چنین

اشخاصی را به بلندترین مقام انسانی ترفیع داده و با الهام و تنزیل وحی بدانان هدایت و ارشادشان نموده و بامبداء آفرینش مربوطشان ساخته و به راهنمایی و رهبری مردم مأمور و مشرف فرموده است.

چنین اشخاصی که از جانب خدا انتخاب شده اند پیامبران هستند و از سوی پروردگار وحی و الهام می گیرند تا حق را از باطل و خیر را از شر تمیز دهند و مردم را به جاده مستقیمی که آنان را به رفاه و کمال برساند هدایت کنند.

فرد مؤمن سرانجام به این نتیجه می رسد که بشر به وجود پیغمبرانی نیازمند است که خدای دانا و توانا آنان را برگزیده است. و پس از آنکه افراد مؤمن دلایل روشن نبوت پیغمبری را مشاهده کردند از مصمم قلب دینی را که برای رسانیدن آنان به سعادت و کمال آورده، می پذیرند. معجزات نشان بارز نبوت اند و بدین جهت تمام پیامبران راستین دارای معجزاتی مقنع بودند. و معجزه عبارت از آوردن عمل خارق العاده ای است برای اثبات صدق ادعای نبوت که مردم عادی از آوردن آن عاجز و ناتوان باشند.

قرآن کریم

از کتب اسلامی برمی آید که پیامبران و ادیان متعددی بوده که عده آنان تا ۱۲۴,۰۰۰ ذکر شده است، اما تعداد پیامبران حقیقی و ادیان آنان در اینجا مورد بحث ما نیست؛ و آنچه شایسته یادآوری است این است که قرآن مجید از همه پیغمبران پیشین بالاخص از موسی و عیسی با تجلیل و تکریم نام می برد و معجزاتی را که بوسیله آنان نشان داده شده است ذکر می کند. مثلاً عصای حضرت موسی را که بشکل ارذهائی نمودار شد و حضرت عیسی را که به امر پروردگار کور را بینائی و مرده را روح و روان بخشیده و معجزات بسیاری را که از پیغمبران صادر گردیده همه را تعریف

و قبول می‌نماید، اما از اعمال زشت و ناشایستی که در تورات به بعضی از پیغمبران نسبت داده شده ذکر نمی‌آمده است زیرا قرآن پیغمبران را افرادی تعریف می‌کند که کارهای آنان مقدس بوده و پیرامون اعمال زشت و ناشایست نگردیده‌اند. در چند جای قرآن آشکارا گفته شده که پیغمبران پیشین خاصه موسی و عیسی از ظهور حضرت محمد (ص) خبر داده‌اند و پیشگوئی کرده‌اند.

قرآن کریم در دعوت خود اشخاص مخصوصی را در نظر نگرفته بلکه عموم طبقات و نژادهای بشر را در تمام ادوار تاریخ مخاطب قرار داده و دعوت می‌کند که آن را مثل يك كتاب رهنمای زندگی قبول نمایند و طبق احکام و دستورات آن رفتار کنند. از مهمترین مشخصات قرآن معجز بودن خود آن است. بلی قرآن يك معجزه دائمی و پایدار است و بایستی هم‌چنین باشد زیرا همچنانکه در قرآن مجید آمده و حضرت محمد بیان فرموده اسلام کاملترین ادیان و حضرت محمد خاتم الانبیاء و قرآن جامعترین کتب آسمانی است.

واقعاً می‌توان گفت که قرآن از نظر این که جوابده اکثر سؤالاتی است که برای بشر روی می‌دهد در میان کتب مقدس بی‌نظیر و بی‌همتاست؛ مثلاً: انسان از کجا آمده، به کجا خواهد رفت و چه باید بکند؟

در اثبات پروردگار و بیان تکوین تمام موجودات نیز قرآن معقولترین و پرمعنی‌ترین مدارك را در اختیار بشر می‌گذارد.

قرآن مسائل را باروشنترین توضیحات بنحوی بیان می‌کند که يك فرد عادی مانند یکتفر دانشمند آن را می‌فهمد و بدین جهت تمام بشر آن را یکی از معجزات عالم می‌شمارد.

قرآن روز رستاخیز و حیات آخرت را شرح می‌دهد و مراحل جهان دیگر را باطرزی ساده و روشن بهما بیان می‌کند و پرده از اسرار برمی‌دارد، وسعت و بدبختی

در زندگی، و مرگ و زندگی جاودانی را بطرزی بیان می کند که هیچ شرح و بیانی به پای آن نمی رسد.

راجع به وظایف و مسئولیتهای مربوط به زندگی این دنیا، هر فرد باید بداند که آئین مقدس اسلام و آداب آن جامعترین رهبر در تمام جنبه های زندگی روزانه انفرادی و مناسبات و روابط اجتماعی می باشد. قرآن چنان کامل و جامع است که از این جهت معجزه ای محسوب می شود. اسلام در مقام مقایسه با سایر قوانین آسمانی و یا قوانین و اصول بشری از نظر جامع بودن و احاطه، بی نظیر و بی همتا می باشد. در اسلام همه کارهای جامعه بطرزی میزان و تنظیم گردیده است که تقوا و پرهیزکاری جسمی و روحی را محافظت می کند و سعادت و کامیابی فرد را هم در این دنیا و هم در دنیای دیگر به اعلی درجه کمال می رساند. قوانین و اصول بطرزی تشریح و توضیح شده است که با هر زمان و مکانی موافق و سازگار است، تا آنجا که افراد جهان بتوانند از تعلیمات اسلام که بوسیله پیغمبر اکرم به آنان اعلام گردیده پیروی کنند و هر گاه به قوانین آن اطاعت و فرمانبرداری نمایند به بالاترین مرتبه کمال و سعادت خواهند رسید.

ترجمه آیه شریفه زیر از قرآن کریم شاهد و گواه خوبی به احاطه و جامعیت آئین اسلام است چنانکه میفرماید: «تقوا و پرهیزکاری تنها بر گردانیدن روی خود به سمت مشرق و مغرب نیست بلکه شخص متقی کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و برضای خدا مال خود را به خویشاوندان و یتیمان و نیازمندان و در راه ماندگان و سؤال کنندگان بدهد، برده و زرخیده را آزاد کند و نماز بگزارد و زکات بدهد، و کسانی که بعهده و پیمان خود وفادار باشند و در سختی و بیچیزی و رنجوری و کارزار بردباری و شکنجائی و رزند آنان بندگان مخلص و پرهیز کارند^۱». (سوره ۲، آیه ۱۷۷).

۱- آیه ۱۷۷ سوره بقره: «لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب

پیغمبر اسلام

مردم درباره زندگی حضرت محمد بن عبدالله (ص) پیامبر بزرگوار اسلام اطلاعات بیشتری دارند تا درباره زندگی سایر پیامبران، و همه اعم از دوست و دشمن بالاتفاق معترفند که پیغمبر اسلام حتی قبل از سن چهل سالگی که ندای خدائی و مأموریت ارشاد به وی برسد بر تمام معاصرین خود برتری داشت و پرهیزکارترین فرد قوم خود بشمار می رفت و تمام فضایل در وجود وی پدید آمده بود. گرچه عادات و اخلاق نیک در سایر افراد بشر هم پیدامی شود ولی حضرت محمد (ص) بتنهائی جامع تمام فضایل و صفات نیک بود و به اصطلاح آنچه خوبان همه دارند آن حضرت بتنهائی داشت و از ابتدای زندگی بر جسته و شاخص بود و تفصیل و جزئیات زندگی اش حفظ و نگهداری و روایت شده است.

در زمان پیغمبر اکرم مردم مکه و عربستان مستغرق دریای جهل و نادانی بودند و برای درک این معنی کافی است که خدایان و بتهای آنها در نظر آورده شود. آنان مجسمه هائی از سنگ و چوب می ساختند و آنها را پرستش و ستایش می کردند و نیازمندیهای دنیوی خود را از آنها می خواستند. دزدی، قتل، غارت، زنده بگور کردن دختران نوزاد، جنگ و جدال قبیله ای، مبادرت به اعمال ظالمانه و قساوت و بیرحمی درباره اشخاص ناتوان و معصوم از عادات و کارهای عادی روزانه آنان بود. زنان را وامی داشتند که از راه های غیر اخلاقی پول بدست بیاورند. کارهای ناشایست در میان آنان به اندازه ای رواج داشت که جزء لایتنفک زندگی آنان شده بود و به آنها افتخار و مباهات می کردند.

بقیه پاورقی صفحه ۲۱۶

ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملئكة والكتب والنبيين وآتى المال على حبه ذوى القربى و
اليتامى والمساكين وابن السبيل والسائلين وفى الرقاب وأقام الصلوة وآتى الزكوة والموفون
بعهدهم إذا عاهدوا والصابرين فى البأساء والضراء وحين البأس أولئك الذين صدقوا وأولئك هم المتقون.

در چنین وضعی پیغمبر اسلام به نبوت و راهنمائی مردم مبعوث شد و پیش از این که مردم را به ایمان دعوت کند بخاطر كمك به عموی خود ابوطالب که فرزندان زیاد داشت در دعوت خود درنگ کرد . پیغمبر تربیت و پرورش علی پسر عموی خود را بعهده داشت. پس از آن که حضرت محمد دعوت حق را جهت فراخواندن مردم به سوی ایمان به پروردگار اجابت کرد، نخستین زنی که آئین وی را پذیرفت زنی خدیجه بود و اولین مردی که به وی ایمان آورد پسر عمش علی بود.

هنگامی که حضرت محمد (ص) اقربای خود را در محلی گرد آورد تا دعوت خود را به آنان اعلام کند، گفت: «خدا مرا برگزیده که راه راست زندگی را به شما نشان بدهم تا بسعادت دارین نائل شوید و هر کس از شما که در ایمان آوردن به خدا بر دیگران سبقت جوید و فرمان خدا را کار بندد جانشین من خواهد بود.» در آن مجلس تنها علی بن ابیطالب دعوت حضرت محمد را پذیرفت و بقیه همه سکوت اختیار کردند و حتی بعضی از آنان علی را بجبهت پذیرفتن دین جدید مورد استهزاء قرار دادند . حضرت محمد دعوت خود را سه بار تکرار کرد ولی همه خاموش ماندند و جز علی کسی دعوت وی را اجابت نکرد .

پس از این دعوت خصوصی که تنها علی بن ابیطالب آن را پذیرفت، حضرت محمد بدعوت علنی پرداخت و مدت سیزده سال در مکه با کمال صبر و شکیبائی و لطف و رأفت، کلام خدا را تلاوت کرد و مردم را به دین حق فراخواند . حضرت محمد همیشه می فرمود: «اگر می خواهید سعادت مند و کامیاب گردید خدا را بپرستید و به دیگر نیکی کنید.» ولی مردم مکه چون در جنگ و جدال بزرگ شده بودند و غرور ، خود پرستی ، تعصب ، لاف زنی ، جهالت و نادانی از صفات مشخصه آنان بود ، هر وقت ریش سفیدان و بزرگان قبیله از تمسخر و استهزاء نسبت به حضرت محمد (ص) خسته می شدند از اطفال و کودکان می خواستند که مانع اقدامات وی گردند ، سنگسارش

کنند و فحش و ناسزا بگویند و به وجود وی آسیب و صدمه بزنند، و حضرت محمد هم با کمال بردباری متحمل تمام این آلام و رنجها بود و با نهایت مهربانی همه آنان را وعظ و نصیحت می فرمود و تنها یار و پشتیبان وی نیز علی بن ابیطالب بود که هرگز آن حضرت را تنها نمی گذاشت و دوش بدوش او بهر جامی رفت و مانع می شد که اطفال و جهال صدمه و آزاری به آن حضرت برسانند.

در سیزده سال اول تنها عده کمی از مردم مکه دین تازه را قبول کردند ولی آوازه شهرت محمد (ص) در بیرون شهر مکه پیچید و جمع کثیری به دین اسلام گرویدند و از آن حضرت دعوت کردند که در مدینه بدانان پیوندند. بزرگان قبایل مکه همینکه دیدند عده مریدان حضرت محمد رو به افزایش است تصمیم بقتل وی گرفتند و نقشه ای طرح کردند که بموجب آن پنجاه نفر منتخب از قبایل مختلف، شبی در محل معینی گرد آیند و خانه حضرت محمد را مورد حمله قرار دهند.

بوسیله وحی نازله حضرت محمد از نقشه آنان واقف گردید و موضوع را با حضرت علی در میان نهاد و قرارداد شب معهود کسی دیگر بعوض رسول خدا در بستر وی بخوابد و حضرت محمد در حجاب ظلمت شب به مدینه هجرت نماید.

علی مرید امین و مخلص و صمیمی و فدا کار حضرت محمد، آمادگی خود را جهت جان نثاری در راه آن حضرت اعلام کرد و همان شب در بستر حضرت محمد خوابید تا آنان که مصمم بر ریختن خون رسول خدا بودند او را بجای آن حضرت بکشند و فرصتی برای رسیدن حضرت محمد به مدینه میسر گردد. آن شب طبق نقشه قبلی حضرت علی در خانه حضرت محمد خوابید و حضرت پیغمبر با ابوبکر که وی را در سر راه ملاقات کرده بود مکه را ترک فرمود. توطئه کنندگان وارد منزل شدند و بنابه پیشنهاد یکی از آنان گردا گرد رختخواب منتظر شدند که سیده دم فرا رسد و آن موقع حضرت را بقتل برسانند. حضرت علی که گفتگوی آنان را می شنید سکوت

اختیار فرمود که مبادا آنان ظنین شوید و به تعقیب حضرت رسول بپردازند. سپیده دم هنگامی که دیسه بازان خون آشام شمشیرهای خود را از نیام بیرون کشیدند، علی بچا بکی برخاست و آنان را متحیر و مبهوت ساخت. چه اقدامی می توانستند بکنند، شهادت و از خود گذشتگی علی فرصت آنان را فوت کرده بود. در مدینه دوره جدیدی در نهضت اسلام آغاز شد. حضرت علی و سایر پیروان حضرت محمد پشت سر هم مکه را ترک گفتند و در مدینه به آن حضرت ملحق شدند. در عرض مدت کمی که از ده سال تجاوز نمی کرد یعنی از ابتدای ورود حضرت محمد (ص) به مدینه تا پایان عمر شریف وی قبایل عرب بتدریج حقیقت اسلام را دریافتند و یکی پس از دیگری اسلام آوردند. در ظرف این مدت جنگهایی بوقوع پیوست و کفار که از حیث عده و عدت بر مسلمانان برتری داشتند مسلمین را مورد هجوم قرار دادند ولی غلبه نصیب حضرت محمد و پیروان او گردید. شجاعت، از خود گذشتگی، تدبیر، کاردانی و ایمان علی تأثیر زیادی در کیفیت جنگها داشت. او مردم را بفتح و فیروزی رهبری می کرد و - با برتری و فضیلتی که بر همه پیروان حضرت رسول داشت - عامل اصلی موفقیت مسلمین بشمار میرفت.

در ظرف مدت کوتاهی که حضرت محمد در مدینه اقامت داشت در هدایت و وارد ساختن مردم به عالم اسلام به نتایج حیرت آوری رسید. رسوم و عادات قبیح دیرینه از بین رفت و تقوا و فضایل اخلاقی جای آنها را گرفت و برادری و مساوات و عدالت جایگزین قتل و خود خواهی و ظلم و بیرحمی و هرج و مرج و اغتشاش گردید و مردم بخدا ایمان آوردند و با رغبت تمام به پیروی از حضرت محمد پرداختند و بحدی خود را با اصول و قوانین اسلام سازگار ساختند که ظاهر و باطن اعمال آنان روی اصل تقوا و پرهیزکاری قرار گرفت و هزاران تن از مردم عربستان با شنیدن سخنان و مشاهده رفتار حضرت محمد (ص) با اطمینان کامل بوی گرویدند و به آنچه بروی نازل شده بود

یقین حاصل کردند و به اطاعتش گردن نهادند. تغییر کلی در نفس آنان پیدا شد و با تحول کفر آنان به ایمان، پندار و کردارشان تغییر یافت و علائم اسلام و ایمان به خدا در ناصیه آنها خوانده شد و این از بزرگترین حوادث عجیب تاریخ است.

آیا پیشوای دیگری چنین سازمانی بنا نموده و چنین نظمی برقرار کرده و نظیر این موفقیت را در اندک مدتی بدست آورده و دین و آئین جدید را به چنین عده زیادی از مردم قبولانده است؟ وی تجربه نظامی، مال، اسلحه و تحصیلات نظامی نداشت و در محیط پر هرج و مرجی تحت اداره حکومت معادی و متجاوززی زندگی می کرد. حتی قبیله خود حضرت از هیچگونه خصومت و بیرحمی نسبت به وی دریغ نورزیدند. البته در چنین اوضاع و احوالی، بدون بکار بردن زور و فشار، اخلاق مردمی متعصب و قسی القلب و شرور و کینه توز را تغییر داده و آنان را چنان به اخلاق فاضله و صفات پسندیده متخلق و متصف ساخت که با کمال طوع و رغبت حاضر به جانبازی و فداکاری در راه مجد و عظمت اسلام گردیدند. یگانه وسیله حضرت رسول نیز برای ایجاد این تحول فقط عبارت از بیان شیوا و رسا و اخلاق نیک و صفات ستوده و رفتار متعارف و بزرگوارانه و لطف و دستگیری از مردم بود.

آن حضرت در ماه ذی الحجه سال دهم هجرت، درست سه ماه پیش از رحلتش، در بازگشت از حجة الوداع، در مکانی موسوم به «غدیر خم» از همراهان خود که تعداد آنان بالغ بر ۱۲۰،۰۰۰ تن بود درخواست کرد که همه توقف کنند، سپس پیشروان قافله را نیز مراجعت دادند و منتظر فرارسیدن دنبال قافله شدند و آنگاه که همه زیر آفتاب گرم نیمروز فراهم آمدند، بجهت ابلاغ مطلب مهمی به آنان، بر منبری که از رحال شتر ترتیب داده شده بود بالا رفت و ضمن خطبه بلیغی درباره فرائض دین و احکام شریعت به آنان تذکراتی داده و در مورد قرآن کریم و خانواده خود صحبت‌هایی کرد و سپس علی (ع) را تاحدی بلند کرد که همه او را دیدند و شناختند و آنگاه فرمود:

« من هو مولی المؤمنین؟ »^۱ مردم جواب دادند: « الله و رسوله أدری »^۲، پس حضرت محمد (ص) فرمود: « الله مولای و انا مولی جمیع المؤمنین ، و من كنت مولاه ، فعلى مولاه »^۳، بعد این جمله را سه یا چهار بار تکرار فرمود و پس از آن گفت « اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه. »^۴ حضرت پیغمبر همان روز با بیان عظمت حضرت علی (ع) به کسی که جانشین او خواهد شد اشاره فرمود، زیرا بدون هیچ شك، مقصود از گرد کردن و نگاه داشتن مردم در زیر آفتاب سوزان عربستان معلوم است که خبر دادن از مرگ خود و انتخاب و تعیین علی (ع) به جانشینی خویش بود. بنابراین همان روز حضرت محمد موضوع جانشینی علی را اصل اساس خطبه خود قرارداد و او را مولای همه مؤمنین معین کرد، و فرمان خدا شأن و مقام حضرت علی را به پایۀ شأن و عظمت خود رسانید و بی تردید نظر حضرت رسول در آن روز اعلام جانشینی حضرت علی (ع) بود.^۵

۱- مولای مؤمنین کیست؟

۲- خدا و رسولش بهترینی دانند.

۳- خدا مولای من است و من مولای جمیع مؤمنین ، و هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.

۴- خدایا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد ، و دشمن بدار هر که علی را دشمن بدارد .

۵- این روایت را علاوه بر علمای شیعه خود اهل سنت نیز در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله احمد حنبل در صفحه ۲۸۱ جلد چهارم (مسند) نقل نموده که (بر ائبن عازب) گفت با رسول خدا در سفری بودیم تا رسیدیم به (غدیر) آن حضرت در میان جمعیت ندا داد الصلوة جامعة و این ندا علامت اجتماع بود. پس از ادای نماز دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود: الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا بلی، قال الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا بلی، قال من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه . فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له هنيئاً لك يا بن ابي طالب ، أصبحت و امسيت مولی کل مؤمن و مؤمنة. یعنی آیا شما نمی دانید که من از نفس مؤمنان به آنان اولی بتصرف هستم؟ گفتند بلی یا رسول الله. فرمود آیا شما نمی دانید که به هر مؤمنی از نفس او اولی بتصرف هستم؟ گفتند بلی. آنگاه

هنگامی که حضرت رسول در گذشت مردمانی بجای گذاشت که خداشناس و خدا پرست بودند و صفای خاطر و میل بر تأمین عدل و خدمت بنوع و از خود گذشتگی در راه مردم جزو خصال و عادات آنان بود و همواره نیکی می کردند و مردم را به سوی نیکی می خواندند و میراث آن حضرت قرآن و سنت و عترت وی بود^۱.

قرآن وحی منزل و کتابی است که حقایق مربوط بکائنات و روز رستاخیز و زندگی اجتماعی بشر در آن آشکارا بیان شده است و سنت عبارت است از گفتار و کردار حضرت نبی اکرم و اهل بیت اطهار او.

خاندان حضرت رسول عبارتند از فرزندان که از زوجه نخستین و دیگر زنان وی بدنیآ آمده بودند. یکی ابراهیم که پسر ارشد او بود و در دوره شباب دنیا را بدرود گفت؛ قضارا مرگ او مصادف شد با يك كسوف و اشخاص ساده و نادان پنداشتند که این حادثه طبیعی بعلة فوت ابراهیم بوقوع پیوسته است چنانکه اگر آن حضرت پیامبر حق و صادق نبود امکان داشت که از این تصادف بسود خود استفاده کند. اما بخلاف پندار دیگران حضرت خشمگین شد و آشکارا بیان فرمود که این فکرها باطل است زیرا خورشید و ماه آیه ای از آیات آفریدگار هستند و به امر خدا بحرکت خود ادامه می دهند و فوت و موت کسی تأثیری در تغییر مجرای آنها ندارد.

بقیة پاورقی صفحه ۲۲۲

گفت هر که را من اولی بتصرفم علی اولی بتصرف است؛ خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد، پس عمر بن خطاب علی را ملاقات کرد و گفت: گوآرا باد ترا ای پسرایی طالب صبح و شب نمودی در حالیکه مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی.

۱- «انی تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتی اهل بیته، ان تمسكنم بهما فقد نجوتم (در بعض نسخ) لن تصلوا بعدها ابداً.» من دو چیز بزرگ یا نفیس و گرانها در میان شما می گذارم که اگر به اینها چنگ بزنید هرگز گمراه نگریدید و قطعاً نجات می یابید و آنها عبارتند از قرآن کتاب الله و اهل بیت من. «مثل اهل بیته كمثل سفينة نوح من توسل بهم نجي ومن تخلف عنهم هلك.» یعنی مثل خانواده ام مانند مثل کشتی حضرت نوح است، هر کس به آنان وسیله جست نجات یافت و هر کس از آنها روگردانی کرد هلاک گردید. (مأخذ در حاشیه بعد آمده). ص

حضرت پیغمبر از خدیجه زوجه خود يك دختر داشت بنام فاطمه که بیشتر مورد علاقه واکرامش بود، و او را به حضرت علی باوفا ترین صحابه خود تزویج کرد و همچنین حضرت به دو فرزند علی و فاطمه یعنی حسن و حسین که نواده او بودند علاقه زیاد داشت و آنان را در همه جا اعم از مسجد و خانه مورد نوازش قرار می داد و فرزندان خود و بهترین جوانان بهشت^۱ می خواند و می گفت آزار^۲ و اذیت حسن و حسین و فاطمه و علی سبب آزار من و بی اعتنائی به خدا و رسول است.

حضرت پیغمبر همواره در مجالس خصوصی یا عمومی خاندان خود را به امت خود توصیه می فرمود چنانکه در اجتماع « غدیر خم » به مردم فرمود: ای مردم، من جهان را بدرود خواهم گفت ولی دو چیز بزرگ برای شما میراث می گذارم که اگر از آنها پیروی و تبعیت نمائید هر گز گمراه نخواهید شد. آن دو چیز عبارتند از کتاب مقدس قرآن و خاندان و عترت من.

۱- « الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وابوهما خير منهما » این روایت را علاوه بر علمای شیعه دانشمندان سنت نیز نقل کرده اند از قبیل خطیب خوارزمی در مناقب و میر سید علی همدانی در مودت هشتم از مودة القربی و ابن صباغ مالکی در ص ۱۵۹ فصول المهمه و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۴ منابع المودة از ترمذی و امام احمد حنبل در مسند و ترمذی در سنن . (یعنی حسن و حسین دو آقای بهشت اند و پدرشان از آنان افضل و بهتر است. ص

۲- شیخ الاسلام حموی در فرائد و امام ثعلبی در تفسیر نقل نموده اند که رسول اکرم فرمود: من آذی علیاً فقد آذانی، ایها الناس من آذی علیاً بعثت یوم القیمة یهودیاً او نصرانیاً، یعنی هر که علی را بیازارد مرا آزرده است، ای مردم هر که علی را بیازارد روز قیامت بدین یهودی و نصرانی مبعوث می شود. و همچنین فرماید: فاطمة بضعة منی وهی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی التي بین جنبی من اذها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی، یوذینی ما اذاها. یعنی فاطمه پارچه عضوی از من است و روشنی چشم و میوه دل و روح من می باشد، هر که او را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و هر که فاطمه را خشمگین گرداند مرا خشمگین گردانیده است، آزار فاطمه آزار من است. ص

«... و قد ترک فیکم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابداً امرأً بینا : کتاب الله وعتره نبیه» و در روز غدیر چنانکه قبلاً گفتیم از طرف علمای شیعه و سنی نیز تأیید شده است، حضرت پیغمبر اشاره فرمود که علی باید جانشین وی بشود و او را بزرگ و آقای مردم خواند، این اقدام علامتی بود که پس از نبی اکرم (ص) باید علی (ع) خلیفه و جانشین بلا فصل او گردد.

علی و پیدایش شیعه

حضرت علی پسر عم پیغمبر و تعلیم و تربیت یافته وی و شوهر دختر محبوب رسول اکرم و نزدیکترین فرد مردم نسبت به پیغمبر بود. علی از زمان طفولیت تا روز رحلت پیغمبر اکرم، همواره در روز و شب، درسفر و حضر، در کوه و دشت، در روزهای سختی و آرامش، و در خلوت و جلوت یار و یاور حضرت رسول بود. او بامیل خاطر و طیب نفس، آئین زندگی حضرت پیغمبر را قبول فرمود چنانکه طرز تعلیم و تربیت آن حضرت را بهتر از هر کس دیگر درک کرد و اصل مقصود و روح حقیقت نبوی را از خود آن سرچشمه فیض الهام گرفت.

از این رو بود که در اکثر مواقع بخاطر نفس شریف پیغمبر و حفظ شعائر اسلام خود را در خطر می انداخت و با شجاعت خود که زائیده ایمان محکم و اراده آهنین و عقیده استوار او بود موجب پیشرفت های نخستین اسلام گردید.

حضرت علی در همه سجایای اخلاقی، تقوا، دانش، شجاعت، ایمان، جوانمردی و جلب اعتماد مردم از دیگران برتر بود و با دارا بودن این فضایل اخلاقی می توان گفت تنها جانشین بحق پیغمبر اکرم بشمار می رفت و حضرت رسول نیز بارها با کمال صراحت، مقام عالی علی را بیان می فرمود و بکرات و مرات برتری او را بدیگران ثابت می کرد.

چنانکه دیدیم غدیر خم يك واقعه معنی دار و با عظمت بود زیرا در همانجا ، حضرت محمد با کمال صراحت خود را آقا و رهبر مردم نامید و حضرت علی را از جانب خدا به جانشینی خود تعیین فرمود، حتی در روزی که رهبران مذهب مسیح را به مباحله دعوت فرمود تا در حق کسی که عمداً حقایق دینی را تحریف کند و سخنی بخلاف حقیقت و واقع بگوید نفرین کنند، همان روز نیز علی بازوچه خود فاطمه و دو پسرش حسن و حسین با وی بود و در اینجا هم علی را بمنزله نفس و روح و روان خود خواند. این وقایع و دیگر نظایر آن انتخاب حضرت علی را به جانشینی حضرت پیغمبر کاملاً آشکار و روشن می سازد و شواهد و قرائن نیز به این دلالت می کند که منتهای خواست و اراده حضرت رسول این بود که علی جانشین وی و رهبر و رهنمای مردم باشد و انصافاً نیز علی شایسته رهبری مسلمانان و سزاوار حفظ شؤون اسلامی بود. هنگام رحلت حضرت رسول اکرم (ص)، علی که به قوت موقع و مقام خود اطمینان داشت بعزت و مقام پیامبر (ص) بسیار متأثر و اندوهگین شد و طبق وصیت نبی اکرم به تدبیر امر جنازه پرداخت. در این میان یکعهده از مسلمانان - همچنانکه آشکار شد- در نتیجه خودخواهی و جاه طلبی و طمع و علاقه به مقام، جهت راست کردن امر خلافت برای خود گروهی از طرفداران شان را گرد کردند. ابوبکر، عمر و ابو عبیده با چربزبانی و نطقهای ماهرانه وضع و موقع رقیبان و همچشان خود را تضعیف کردند. بعضی از نمایندگان از راه امید و بر خی از بیم و هراس پی آنان گرفتند ولی بعضی بیطرف ماندند و رأیی اظهار نکردند. در نتیجه، ابوبکر با پشتیبانی عمر و ابو عبیده بخلافت منصوب گردید و این انتخاب بنزاع و جدال بسیار میان طرفداران ابوبکر و دیگر مسلمانان سبب شد. بالاخره مخالفان ابوبکر دیدند که اگر آتش جنگ زبانه کشد و ادامه پیدا کند اسلام ضعیف و ناتوان گردیده از میان خواهد رفت و علاوه بر این پیروان ابوبکر هم به کسانی که بیعت نکردند آزار و اذیت می کردند

لذا مردم بخاطر حفظ اتحاد کلمه در اسلام از در بیعت بخلافت ابی بکر در آمدند و در زمان خلافت وی مخالفتی اظهار نداشتند. در همان هنگام افرادی میان این جماعت بودند که می دانستند خلافت واقعی حق علی است و او را پیشوای واقعی اسلام می شناختند. و همین مردمان که از حضرت علی پیروی می کردند و به وی اعتقاد و ایمان داشتند به اسم « شیعه » معروف شدند. آنان معتقد بودند که جانشین پیغمبر خدا باید از جانب خدا و رسول وی تعیین گردد نه با هوی و هوس و اغراء و تشویق مردم، لذا عده ای زیاد از روی اکراه و بیمیلی و در نتیجه فشار و زور دست بیعت به ابوبکر دادند ولی حضرت علی تا شش ماه موافقتی اعلام نداشت.

ابوبکر پس از دو سال خلافت، عمر بن خطاب را به جانشینی خود تعیین کرد. عمر مردی با اراده و رئیسی سنگدل بود که از لذتهای دنیوی پرهیز می کرد و همینکه بخلافت رسید سرحدات اسلامی را وسعت داد و ایران و بعض ولایات روم را تحت تصرف آورد و امپراطوری وسیعی تشکیل داد.

در زمان خلافت عمر، حضرت علی مقام بلندی داشت و عمر به علو منزلت و رفعت شأن وی مقرر بود و در امور خطیر از نظروى استمداد می کرد و در پاره ای موارد پیشنهادهای علی را کار می بست و در اکثر جاها نیز علی اشتباهات عمر را می گفت و رفع می کرد و عمر به خطاها و لغزشهای خود اعتراف می نمود تا جائی که عمر گفت « لولا علی لهلکت »، یعنی اگر علی نبود من هلاک می شدم^۱.

هنگامی که سپاهیان اسلام بر کشور ایران دست یافتند و دختران یزدگرد پادشاه ایران را به اسارت گرفتند و پیش عمر آوردند، عمر می خواست آنان را نیز مانند

۱- معروف است که عمر در هفتادجا به زبان آورده است که: لولا علی لهلک عمر. این روایت را خود اهل سنت نیز در کتابهای معتبر آورده اند، از جمله قاضی فضل الله روزبهان در کتاب « ابطال الباطل » و ابن حجر عسقلانی در « تهذیب التهذیب » و ابن قتیبه و دیگران نیز نقل کرده اند. ص

دیگر اسیران بفروشد ولی حضرت علی روی این اصل که چنان رفتاری نسبت به شاهزادگان و خانها بخلاف آئین عدالت و انصاف است و دین اسلام این امر را منع کرده است از فروختن آنان مانع شد و به شاهزاده خانها اجازه دادند که هر کدام بامیل خود شوهر و کفوی برای خویش انتخاب کنند. یکی از آنان حسین بن علی و دیگری محمد بن ابی بکر را انتخاب کرده بهم سری آنان در آمدند.

همچنین زمانی که عمر در صدد کشتن هرمزان امیر ایرانی برآمد، حضرت علی مانع شد و او را بقبول اسلام حاضر گردانید و او اسلام آورد و از مرگ رهایی جست. عمر در زمان خلافت خود به حضرت علی اعزاز و اکرام بیشتر می نمود. عمر ده سال خلافت کرد و در خلال این مدت با گشودن کشورهای زیاد، مقام اسلام را بالا برد و قدرت آن را افزون ساخت و اندکی قبل از وفاتش، برای انتخاب جانشین خود نقشه ای کشید و با این که می دانست علی شایسته ترین فرد به امر خلافت است و در زندگی نیز یاریهای شایان به او کرده است اما باز علی را برای جانشینی خود در نظر نگرفت و شش تن که از آن جمله علی و عثمان بود معین کرد که يك تن را از میان خود بعنوان خلیفه و پیشوای روحانی مؤمنان انتخاب کنند و قرار شد همینکه این شش نفر خواستند تصمیمی بگیرند پنجاه نفر مسلح مأمور نظارت در انتخاب باشند و آنها را محاصره کنند که اگر در ظرف سه روز نتوانند جانشین خلیفه را معین نمایند بیدندنگ همه را در همانجا بکشند و اگر يك تن از میان خود برگزیدند و اتفاق آراء حاصل نشد، اقلیت کشته شوند.

اما اگر سه نفر یکی را بخلاف برداشتند و سه نفر دیگری نیز یکی دیگر را، در این صورت رأی قاطع نصیب طرفی باشد که عبدالرحمن بن عوف عضویت آن را دارد، و آن سه تن دیگر یا باید موافقت کنند و یا بقتل برسند. نقشه عمر همین بود و قرار شد که پس از مرگ وی عملی گردد. بنابراین قرار انتخاب عثمان گذاشته شد چه

عبدالرحمن بن عوف از نزدیکان و بستگان و حامیان عثمان بود.

در مجلس شورا عبدالرحمن بن عوف از حضرت علی پرسید: اگر ما ترا بخلافت برگزینیم آیا مطابق قرآن و سنت پیغمبر و روش ابی بکر و عمر عمل خواهی کرد یا نه؟ حضرت علی جواب داد که مطابق دستور قرآن و سنت حضرت رسول اکرم رفتار می‌کنم و از روش دیگران پیروی نمی‌کنم. این بود که هیئت شورا طبق نقشه قبلی رفتار کردند و عثمان انتخاب شد.

عثمان در خلافت خود اصول و رفتار خلفای پیشین را ترك کرد و بستگان فاسد خود را به حکومت برگماشت و بیت‌المال مسلمانان را صرف مصالح خصوصی کرد و به دوستان و خویشان خود بخشید. دموکراسی و آزادی و عدالت و مساواتی که در زمان عمر کم و بیش حکمفرما بود در زمان حکومت عثمان به حال وقفه و تعطیل افتاد و مردم از وی مأیوس شدند و سربعصیان برداشتند. بعضی از بزرگان قوم و مسلمانان مخلص می‌دیدند که انتخاب عثمان صورت نادرستی دارد و تصرف او را ناقض سنت پیغمبر و سیرت خلیفه‌های پیشین می‌دانستند و با جرأت و صراحت حتی بعضی مواقع با شدت و خشونت او را از عواقب کارهایش می‌ترسانیدند. پاره‌ای از این معترضین که وی را بیم می‌دادند از نقاط دور دست آمده بودند. محمد بن ابی بکر باوی احتجاج نمود و عایشه زن حضرت رسول بارها در مجالس عمومی و خصوصی از وی انتقاد کرد و عثمان بکرات وعده اجرای اصلاحات داد ولی وفائی نکرد تا در سال سی و پنج هجرت، پس از دوازده سال خلافت، مردم از پشت بام به خانه‌اش ریختند و بقتلش رسانیدند.

پس از مرگ عثمان نمایندگان شهرهای اسلامی که در مدینه بودند از حضرت علی خواستند که خلافت را قبول کند. از آن روز به بعد پیروان و یاران علی فداکاری و از خود گذشتگی را نسبت به وی آزادانه و آشکارا ابراز داشتند و این موضوع را مایه

مباهات و افتخار شمرند و همه به مذهب تشیع علاقه مخصوص نشان دادند و از آن تمجید کردند .

عثمان کمی قبل از مرگ خود متوجه شد که مسلمانانی که دور او را گرفته اند، با سیاست و کار وی کاملاً مخالفت دارند، لذا از معاویه که از بستگان او و خاندان امیه و حاکم سوریه (شام) و به اصطلاح امروز مرد سیاستمداری بود استمداد کرد . معاویه با درنگ و تأنی بیماری عثمان برخاست زیرا مرد باهوش و زیرکی بود و نقشه‌هایی برای تشکیل يك امپراطوری اسلامی طرح کرده بود. کمک وی به عثمان نرسید تا عثمان کشته شد و مردم همه - بجز اهل شام که زیر فرمان معاویه بودند - علی را بخلافت برداشتند. معاویه یقین داشت که علی با او دل خوشی ندارد و بزودی از ولایت شام او را بر خواهد انداخت . بنابراین برضد وی توطئه کرد و شایع ساخت که عثمان را علی کشته است و به طرفداران خود نامه‌هایی نوشت و رسولانی فرستاد تا مردم را به مخالفت با علی برانگیزند، و در مسجد دمشق آشکارا گفت که علی از روی جور و ستم نقشه قتل عثمان را قبلاً کشیده بود؛ تا این که با سخنان دروغ و دور از حقیقت و افشاندن زر و سیم و دادن وعده و وعید، اشخاص جاه طلب و طمعکار را به مخالفت با علی برانگیخت .

معاویه می دانست که علی ایمان راسخ و محکمی دارد و اکثر شیعیان و پیروان وی مردمی مؤمن و باوفا و پاکبازند، لذا پس از کوشش بسیار و سعی فراوان توانست گروهی از پیروان ضعیف‌الایمان علی را منحرف نماید و با سپاهی گران که اکثر آنان از اهالی شام و سوریه بودند در برابر علی صف آرائی و به جنگ اقدام کند.

جنگ مدتی دوام یافت و از هر دو طرف هزاران نفر کشته شدند . معاویه چون دریافت که پیروزی بزودی نصیب علی خواهد شد ناگهان دست به يك نیرنگ شیطانی زد و از علی خواست که دست از جنگ باز دارد تا بتواند در بارهٔ متار که

گفتگو کنند. حضرت علی بخلاف میل و اراده خود به این پیشنهاد تن داد و برای مذاکره حاضر شد. معاویه عمرو بن العاص را که شخصی زیرک و محتال بود به نمایندگی خود معین کرد. پیروان علی نیز ابوموسی اشعری را که مردی ضعیف النفس و طماع بود برای حکمیت برگزیدند. عمرو عاص از خود خواهی و نادانی ابوموسی استفاده کرد و طبق نقشه معاویه او را فریب داد^۱.

جماعتی بی ایمان و سست پیمان از کسان علی (ع) هنگامی که از نتیجه منار که با خبر شدند با این که خود از علی (ع) خواسته بودند که دست از جنگ بردارد و منار که کند باز شروع به انتقاد از وی نمودند و با این که ابوموسی را خودشان انتخاب و به علی (ع) تحمیل کرده بودند باز گفتند که علی در انتخاب حکم اشتباه نموده و راه خطا پیموده است یا باید بیاید و در میان مردم علناً اظهار پشیمانی و بگناه خود اعتراف کند و یا تن بکشتن دهد. علی (ع) گرچه با اقامه دلایل و براهینی از قرآن کریم و شرح علل این پیش آمد از خود دفاع کرد، اما آنان نپذیرفتند و بیش از ده هزار تن که همه شیعه بودند از پیمان او خارج شدند.

حقیقه این کاریکی از معماهای تاریخ است که چگونه ممکن است گروهی که بهواداری علی از خود می گذشتند و به خاطر وی فداکاریها می کردند و او را بهتر از

۱- ابوموسی گفت: ای مردم ما در کار این امت نگاه کردیم چیزی بهتر از آن ندیدیم که علی و معاویه را از خلافت ببندازیم و من علی و معاویه را از خلافت انداختم، به کار خود بپردازید. عمرو عاص برپا ایستاد و خدا را ستایش و مدح کرد و بعد گفت آنچه ابوموسی گفت شنیدید و او صاحب و موکل خود را خلع کرد و من همچنان علی را از خلافت خلع می کنم و صاحب و موکل خود را بخلافت برمی دارم زیرا او دوست عثمان و خواهان خون اوست و لایقترین مردم است به جانشینی او. ابوموسی گفت: خدا توفیق ندهد بر من حيله کردی و از حق گذشتی، مثل توماوند مثل سگ است که هر گاه بر آن حمله کنی زبان بیرون کشد و اگر وا گذاریش باز زبان بیرون کشد.

عمرو عاص جواب داد: مثل تونیز مانند مثل الاغ است که بارش کتاب باشد (از شرح نهج البلاغه خوئی). ص

همه کس می شناختند و می دانستند که حق با اوست و دشمنان وی جابر و دروغگو و مظاهرند، یکدفعه پیمان وی بگسلند و او را رها کنند و شمشیر به روی او کشند؛ واقعاً جای حیرت و تعجب است که یکعده سپاهی که چندی قبل شیعهٔ مخلص و فداکاری محسوب می شدند از اردو گاه علی بروند و بخصمانش بگروند.

کسانی که حضرت علی را ترك کردند در تاریخ بنام خوارج معروفند که يك سپاه دوازده هزار نفری تشکیل دادند و بقصد کشتن علی افتادند، از این جهت علی قبل از این که به معاویه پردازد، ساختن کارآنان را لازم دید، و با چهار هزار تن از سپاهیان خود با خوارج روبرو شد و شکایت آنان را گوش داد و اعتراض آنها را جواب گفت و موفق شد که با پند و اندرز هشت هزار تن از خوارج را براه بازآرد، اما چهار هزار تن در عقیدهٔ باطل خود بازماندند و دشمنی سختی نشان دادند. پس از این که هشت هزار نفر براه راست هدایت یافتند علی بنام خدای بزرگ چنین فرمود: در این جنگ کشتگان ما بیشتر از بازماندگان آنها نخواهد بود و بهر صورت کشته و زنده از ده نخواهد گذشت. و چنانکه علی (ع) بمعجزه پیش بینی کرده بود نه تن از دشمنان باقی ماندند و نه تن از پیروان علی (ع) کشته شدند. اما باین که جنگ بسود علی پایان یافت و نصر و ظفر نصیب وی گردید باز کار فیصله نیافت و ریشهٔ خوارج بکلی قطع نگردید.

مدت پنج سال که علی (ع) زمام خلافت را در دست و به رسیدگی امور بلاد اسلام اشتغال داشت امکان مقابله و جنگ دیگر را با معاویه نیافت تا این که در سال چهارم هجرت در نوزدهم ماه رمضان در مسجد کوفه، در حالی که مشغول ادای نماز بود، ابن ملجم مرادی - یکی از خوارج - با شمشیر زهر آلودی ضربتی بر سرمبارک وی فرود آورد.

در آخرین ساعاتی که علی در بستر مرگ افتاده بود اطرافیان خود را به فداکاری

و پایداری و مهربانی و خدمت به فقراء و درماندگان و پیروی از احکام دین می خواند و خطاب به فرزندان خود حسن و حسین (ع) می فرمود: « اوصیکما بتقوی الله ، و ان لاتبغیا الدنيا و ان بغتکما ، و لاتأسفا علی شیء منها زوی عنکما ، و قولاً للحق ، و اعمالاً للاجر ، و کوناً للظالم خصماً و للمظلوم عوناً . اوصیکما ، و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی ، بتقوی الله ، و نظم أمرکم ، و صلاح ذات بینکم^۱ . علی (ع) مردی با ورع و تقوی بود، خدای پرسید و بهوی ایمان داشت، ولی آرزوی مرگ می کرد و بارها به خدا سوگند می خورد و می گفت: اشتیاق من به مرگ چنان است که طفل مشتاق پستان مادر می شود. و هنگامی که در مسجد مورد حمله قرار گرفت فرمود: آرزویم تحقق یافت و بزودی رهسپار سوی پروردگار خواهم شد. و در آخرین لحظات حیات، کرم اخلاق و بزرگواری خود را با این بیانات اظهار داشت: « یا بنی عبدالمطلب لاألفینکم تخوضون دماء المسلمین خوفاً تقولون: قتل امیر المؤمنین! لا تقتلن بی الا قتلی. انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربةً بضربةً ، و لا یمثل بالرجل ، فانی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - یقول: ایاکم والمثلة ، ولو بالکلب العقور^۲ . » و همچنین در واپسین لحظات زندگانی از قاتل خود حمایت کرد و نگذاشت آزاری به وی برسد.

۱- وصیت می کنم شما را که از خدا بترسید ، و طالب دنیا نباشید گرچه آن طالب شما باشد. از هر چه از دنیائی از شما گرفته شد تأسف نخورید ، بخاطر حق بگوئید و برای اجر آخرت عمل بکنید ، خصم ظالم و یار مظلوم باشید. شما و همه فرزندان و اهل بیت و کسانی را که کتابم بدانها می رسد، وصیت می کنم که از خدا بترسید ، و در نظم کارتان بکوشید و باهم صلح و صفا رفتار کنید .

۲- ای فرزندان عبدالمطلب مبداً به بهانه « کشته شدن امیرالمومنین » در خون مسلمانان فرو روید ، بخون من جز قاتل من کسی را نکشید. بنگرید اگر من با این ضربه مردم ، به او در عوض این ضربه ضربتی بزنید . و نباید او را مثله کنید که از حضرت رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود: از مثله کردن بترسید و خودداری کنید ولو درباره سگ آزارکننده هم باشد. ک

در شمردن فضایل اخلاقی و صفات سامیه آن حضرت انسان بی اختیار بایکی از پیروان وی که گفت :

« کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری » همصدا می شود.

روزی از محمد بن ادریس شافعی که یکی از پیشوایان مذهب تسنن است خواستند که درباره علی بیاناتی نماید ، گفت چه بگویم در حق کسی که دوستانش از بیم دشمنان و خصمائش از حسادت و رشک بر روی فضایل او پرده کشیدند با این همه مکارم اخلاقی او معروف و مشهور جهانیان گردید^۱.

علی در عبادت ، شجاعت ، فصاحت ، تواضع ، شکیبائی ، بردباری ، دستگیری از فقرا و ضعفا بر همه برتری داشت و پس از پیغمبر وجود او بی همتا و بی نظیر بود. در یکی از ایام ، آن حضرت پس از سه روز و سه شب روزه داری متوالی می خواست افطار کند ، سائلی بر وی بگذشت و اظهار نیاز کرد. حضرت ایثار نمود و غذای افطار خود به وی بخشید و همچنان گرسنه ماند . در روزگار خلافت نیز بنان جوینی سد جوع می کرد و لباس پشمینه زبر و خشنی می پوشید ؛ جمعی از نزدیکان وی ، او را به تغییر این عادت خواندند ، فرمود : « عدالت ما همین است و بس ، ما را نسزد که خود را امیر المؤمنین بنامیم اما از شرکت و همدردی در سختیهای افراد بیچاره خود داری کنیم بلکه ما باید طوری زندگی کنیم که فقیرترین و بیچاره ترین فرد نیز از وضع زندگی خود راضی باشد و اگر چنانکه همان فرد بدبخت نان گندم نخورد خوشوقت و خرسند باشد که از پیشوای خود تاسی جسته و نان جومی خورد ». می گویند کلمات حضرت علی (ع) فروتر از کلام خدا یعنی قرآن مجید و فراتر از سخنان مردم است. میان سخنان محمد (ص) و علی (ع) تعارضی نیست ، زیرا علی (ع) در کلام خود به قرآن استناد می کند و به تعالیم حضرت محمد آشنائی کامل دارد ، خطب و نامه ها و حکم و مواعظ حضرت علی در کتب متعددی نگهداری شده و در کتاب واحدی بنام نهج البلاغه

نیز گرد آورده شده است .

حضرت علی در موضوعات مختلفی بیاناتی فرموده و کیفیت دعا و ثناء به پروردگار را ارائه کرده است . همچنین درباره فضایل و سجایای حضرت محمد (ص) و نبوت و قرآن کریم و مراحل زندگی آخرت و طرق معیشت در این دنیا و جهاد و نظایر اینها داد سخن داده است . این خطبه‌ها در نفوس مردم اثر بزرگی دارد چنانکه به خواندن آنها عادت کرده‌اند و آنها را در کتابی بنام « نهج البلاغه » فراهم آورده‌اند . کتاب نهج البلاغه مورد تجلیل شیعه است ، و بعد از قرآن یگانه کتابی است که مورد توجه عموم می‌باشد ؛ و ما اینک ترجمه‌ی یکی از مواعظ کوتاهی را که فوائد متنوعی در بردارد ، بعنوان نمونه می‌آوریم : « خداوند متعال قرآن را که مایه هدایت و نشان دهنده خیر و شراست نازل فرموده ، راه خیر را بگیرد تا هدایت یابد ، از بدی پرهیزد تا حق خود را ادا کرده باشید ، واجبات را بجای آرید تا شمارا به بهشت راهنمون باشد . پروردگار عالم کارهایی را برای شما حرام کرده است که فاسد و تباه شناخته شده‌اند و کارهایی برای شما حلال گردانیده که عاری از هر گونه نقص و عیب است . احترام به فرد مسلمان بزرگترین حرمتهاست ، با اخلاص و توحید ، حقوق مسلمانان حفظ می‌شود ، پس مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان وی در امان باشند مگر بحق ، و آزار مسلم حلال نیست مگر موجب شرعی باشد . به اصلاح در کارهای عموم عجله کنید تا فساد بر شما غلبه نیابد و هلاکتان نسازد و با مبادرت به اعمال نیک به مرگ بیندیشید تا غافلگیر نگردید . مردم در پیش شمایند و قیامت در پی شماست ، سبکبار باشید تا فرارسید ، اولین شما منتظر آخرین شماست . بترسید درباره عباد و بلاد خدا ، چه شما حتی در خصوص بقاع و بهائم نیز مورد بازخواست قرار خواهید گرفت ، خدا را اطاعت کنید و عصیان نورزید ، اگر خیری دیدید بگیرد و اگر به شری برخوردید از آن روی باز گردانید .^۱ »

۱- نهج البلاغه ، شرح شیخ محمد عبده (با زیاداتی از شروح ابن ابی الحدید و ابن میثم البحرانی) ، جزء ثانی ، ص ۱۶۲ و ۱۶۳ ک

تنها خطبه‌های علی (ع) مفید و بی‌نظیر نیست بلکه نامه‌های وی نیز بسیار بلیغ و پس از قرآن - بلندترین و پرمایه‌ترین نوشته‌هاست. این نامه‌ها مردم را به‌شاهراه هدایت و انجام اعمال خیر و رفتار نیک فرا می‌خواند و از موضوعات مختلفی چون خداشناسی و خودشناسی و درک مقام انسان در دنیا و آخرت و طلب معرفت و کردار شایسته بحث می‌کند. نامه‌های مزبور به کسانی چون والیان بصره و کوفه که امور مردم بدانها سپرده شده بود و یا اشخاصی چون معاویه نوشته شده است. یکی از این نامه‌های مهم نامه‌ای است که به مالک اشتر والی مصر فرستاده و ذهن مالک را روشن ساخته و طرز رفتار و گفتار با مردم مصر را به‌وی تعلیم داده است. این نامه نمونه و سرمشقی است که باید سیاستمداران در هر زمان و مکانی آن را جلو چشم خود قرار دهند. و یکی دیگر وصیتی است به فرزندش حسن (ع) که در آن پس از بحث از زندگی و مرگ و روز آفرینش و روز جزا، می‌فرماید: «فرزند عزیزم نفس خود را بین خود و دیگران میزان قرار بده، به دیگران آن را روا بدار که به خود روا می‌داری و آن را مپسند که به خود نمی‌پسندی، ستم‌مکن همچنان که دوست نداری کسی با تو ستم کند، نیکی کن همچنانکه می‌خواهی با تو نیکی کنند... آنچه نمی‌دانی مگو گرچه اطلاع اندکی در آن خصوص داشته باشی، و مگو آنچه نمی‌خواهی با تو بگویند. و بدان که خودپسندی و اعجاب کاری ناصواب و آفت خرد اولی‌الالباب است. در تأمین معاش خویش تلاش کن و خزانه‌دار دیگران مباش، و چون به راه حق و صواب هدایت یافتی نسبت به پروردگار ت هر چه بیشتر خاشعتر و فرمانبردارتر باش^۱....»

حضرت علی (ع) با حکم و کلمات قصار در بار خود معروف است، بعضی از آنها در خطب و نامه‌های آن حضرت آمده و پاره‌ای منفرداً ادا شده که اینک نمونه‌ای چند از آنها ذیلاً آورده می‌شود:

« بامردم چنان رفتار کنید که چون درمیان آنان در گذرید به شما بگریند، و چون بازمانید بازخواهان معاشرت باشما باشند. »

« فرصت مانند ابر زود گذر است، پس از فرصتهای نیک استفاده کنید. »

« پیروزی با حزم، و حزم با تدبیر، و تدبیر با نگهداری اسرار میسر گردد. »

« کسی که خود رأی شد مرد و کسی که بادیگران مشورت نمود شریک خردهای آنان شد. »

« کسی که در عیب خود بنگرد از دیدن عیوب دیگران فارغ ماند. و کسی که عیوب دیگران را دید و ناراحت شد، اگر آنها را به وجود خود بپسندد احمق به تمام معنی است. »

اینها نمونه هایی از سخنان علی (ع) و اشاراتی از عظمت مردی است که نزدیکترین یار رسول خدا و جانشین برگزیده او و نزدیکترین فرد مردم به خدا و رسول اوست.

ائمه شیعه پس از علی (ع)

پس از آن که علی بقتل رسید، معاویه بر حيله و خدعه خود افزود و با افشاندن رشوه قدرتی بدست آورد و حوزه اقتدار و نیروئی تحت سلطه خود ترتیب داد. و سرعت تمام افرادی را که شاگرد مکتب علی و دوستار آزادی و جزو شیعیان بودند تبعید کرد زیرا دوستاران علی راه حقیقت می پیمودند. او نه تنها به قتل شیعیان پاک اعتقاد پرداخت بلکه تمام هم خود را به گمراه ساختن مردمانی که از خاندان محمد حمایت و پشتیبانی می کردند مصروف داشت و در نتیجه، مذهب اسلام را که روی اصل روحانیت و تقوا اداره می شده يك قدرت سیاسی که با سلطنت مطلق و حکومت استبدادی اداره می شد عوض کرد و برای اجرای مقاصد و نیات شوم خویش از وعده و وعید

استفاده کرد و جمعی از مردم را با رشوه و برخی دیگر را با تهدید و عده‌ای را با نشر دروغ و تهمت برضد علی تحریک کرده و بالاتر از همه اهالی دمشق را واداشت که نسبت به علی سب و ناسزا گویند و حتی کار را به جایی رسانید که ناسزا گوئی و سب علی را جزو عبادات یومیه قرار داد. اما برغم این گفتارها و کارهای ناشایست، باز افراد خدانشناسی یافته می‌شدند که به عظمت خاندان پیغمبر اعتراف داشتند و در پیروی مذهب تشیع پایدار و ثابت قدم بودند.

امام حسن

پس از قتل حضرت علی شعیان با حسن (ع) فرزند ارشد علی و نواده پیغمبر که امام دوم بود بیعت کردند ولی نفوذ شوم و خائنانه معاویه بقدری شدید بود که امام حسن پس از چند ماه به صلح و آشتی ناچار شد و بدین ترتیب اصول خلافت رنگ معنوی و مذهبی خود را از دست داد و شکل مادی و دنیوی به خود گرفت. گرچه معاویه خود را خلیفه نامید و مردم را مجبور کرد که به رهبری و خلافت وی اقرار کنند باز شعیان مؤمن و متقی به امامت حسن (ع) قائل بودند و در اصول عقاید مذهبی و تکالیف و وظایف شرعی از وی استمداد می‌کردند حتی پس از وقوع صلح معاویه از حمایت و پشتیبانی امام اطمینان نداشت، زیرا می‌دانست که امام نقشه او را که عبارت از موروثی کردن خلافت در خاندان امیه و تعیین یزید به جانشینی خود است قبول نخواهد کرد، بنابراین مصمم شد که امام را مسموم سازد و با این که امام چندبار از شر این خیانت و ناجوانمردی سلامت رست ولی آخر سر، سم در وجودش کار گرش و از پای در آورد و بسال ۴۰ هجری (۶۶۰ میلادی) در مدینه منوره دفن گردید.

امام حسین

بعد از وفات امام حسن پیروان صادق وی ، با فرزند دوم علی (ع) یعنی امام حسین که شایسته ترین فرد خاندان نبوت بود بیعت کردند . معاویه چون می دانست که حسین بن علی (ع) بنابه اخبار حضرت نبی اکرم (ص) امام و مورد اکرام و احترام خواهد شد لذا با وجود این که خود را بزور خلیفه و مردم را بتهدید و ترعیب ساکت کرده بود باز از امام حسین حساب می برد . امام حسین نیز که می دانست معاویه خلافت خود را بزور و تهدید به مردم تحمیل می کند ، چاره ای نداشت جز این که زشتیها و کارهای ناشایست وی را به مردم بنماید و آنان را حالی کند که معاویه به خدعه و نیرنگ و بحیله و دغلبازی مقام خلافت را قبضه کرده است .

باری معاویه پس از دوازده سال حکومت جائزانه مطلق و انحراف از اصول و قوانین اسلام موفق شد پسرش یزید را به جانشینی خود منصوب کند و چنانکه گفتیم جمعی با رشوت و نعمت و گروهی از بیم مرگ او را به جانشینی معاویه پذیرفتند . اما عده ای دیگر را که حضرت حسین (ع) سردهنده آنان بود تا پیش خود نیاورد و میان مرگ و شناختن خلافت یزید مخیر نگردانید نتوانست رضای اجباری آنان را بگیرد . و وقتی که آن حضرت را با اطرافیان به پیش آن دسته مسلح آورد ، گفت : «تا من حرفی درباره خلافت فرزندانم زدم یا سکوت اختیار کنید یا کشته شوید و جز این چاره ای ندارید » و با این تهدید امام و برادرانش را مجبور به سکوت کرد .

معاویه در سال ۶۰ هجری مرد و یزید به جای وی نشست . یزید مردی بود آلوده به گناهان و بی اطلاع از قوانین و شعائر دین مقدس اسلام . مردم می دانستند که او بسیار بد اخلاق و هرزه گرد و عیاش و شهوتران است به پست ترین کاری از کارهای اسلامی لیاقت و عرضه ندارد . این بود که عده بسیاری زیر بار خلافت او نرفتند ، بنا بر این خواست که از امام حسین به خلافت خود بیعت علنی بگیرد و به حاکم مدینه

فرمانی بدین مضمون فرستاد که امام حسین را به بیعت مجبور کند. در این هنگام حضرت حسین به مکه عزیمت کرده بود، پس یزید جمعی مسلح بدانجا فرستاد و دستور داد یا وی را بکشند و یا دستگیرش کنند و همچنین سی‌تن از نزدیکان خود را با تغییر لباس به بهانه زیارت به بیت‌الله الحرام فرستاد تا در اولین فرصت او را بکشند. همین که امام حسین از نقشه یزید با خبر شد تصمیم به قبول دعوت اهل کوفه گرفت و از مکه روی به کوفه آورد ولی قبل از آن که در کوفه به یاران خود برسد، سپاهیان یزید بفرماندهی ابن زیاد در کربلا راه بروی بگرفتند و در نتیجه امام حسین و پسر و برادران و یاران و خویشانش در ماه محرم سال ۶۱ هجری بطرز جانگدازی کشته شدند و این واقعه یکی از جگر خراشترین و سوزناکترین وقایع تاریخی بشمار رفت.

دوازده امام

حضرت علی (ع) امام نخستین و حسن بن علی (ع) امام دوم و حسین بن علی (ع) امام سوم بود.

امام حسین پسری داشت بنام علی که مادرش از شاهزادگان ایران و دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بود. در واقعه کربلا، این فرزند امام حسین بعلت بیماری و بستری بودن از مرگ نجات یافت و طبق وصیت پدرش شیعیان او را برای رهبری خویش پذیرفتند و او به «امام زین العابدین» ملقب گردید. وفات امام زین العابدین در محرم سال (۹۵ هـ؛ ۷۱۳ م)، اتفاق افتاد.

امام پنجم محمد باقر بود که تا سال ۱۱۴ هجری حیات داشت و پسرش جعفر صادق قائم مقام وی گردید. در زمان امام صادق جور و ستم و دوره حکمرانی بنی امیه بسر آمد و نوبت دولت به بنی عباس رسید. ابوالعباس (عبدالله السفاح) نخستین خلیفه عباسی که یکی از اخلاف عموی پیغمبر بود، روز جمعه ۱۳ ربیع الاول سال (۱۳۲ هـ؛ ۷۴۹ م) در اجتماعی از طرف مردم به خلافت برداشته شد. وی در مسجد بالای

منبر رفت و بعلمت تب نو به قدرت بیان در خود ندید و ناچار عمویش بر پله پائین منبر ایستاد و گفت: « بخدا که پس از پیغمبر و علی، برای خلافت کسی شایسته تر از ابی العباس نبود ».

هنگامی که بنی عباس زمام حکومت را بدست گرفتند، اوضاع تغییر یافت و اهل بیت رسول خدا توانستند صدای رهبری خود را به گوش مردم برسانند و امام جعفر صادق (ع) توانست به تعلیم و آماده ساختن مردم جهت اهتمام به امور دینی شان بپردازد. تعلیمات وی را علمای بزرگی یادداشت و تدوین کردند و بدین جهت بعضی از مردم مذهب شیعه را با نسبت به آن حضرت مذهب «جعفری» نامیدند.

امام جعفر صادق در سال (۱۴۸ هـ ؛ ۷۶۵ م) رحلت کرد و بنا به وصیت وی پسرش موسی ملقب به «کاظم» جانشین او و امام شیعیان گردید. در ایام امامت موسی کاظم، عباسیان قدرت زیادی بدست آوردند و هارون الرشید مصمم شد که خلافت را موروثی کند و وقتی دریافت که خاندان علی و پیروان آنان با این فکر موافقت ندارند، موسی را به بغداد دعوت کرد و بمحض ورودش وی را زندانی کرد و سالها همچنان بداشت تادر ۱۸۳ هجری مقتول و در کاظمیه (مجلی منسوب به وی) نزدیک بغداد مدفون گردید.

بنا به وصیت امام موسی کاظم، پسرش علی الرضا امام هشتم و مرجع عموم شیعیان گردید. در روزگار امامت وی مأمون پسر هارون الرشید برمسند خلافت تکیه داشت که مردی عالم و سیاستمدار بود و بارها برتری منزلت حضرت علی (ع) و حقانیت وی را به جانشینی و خلافت حضرت محمد (ص) تأیید می کرد. و نظر به علاقه ای که به خاندان محمد (ص) داشت مصمم شد که امام علی الرضا (ع) را به جانشینی خود تعیین کند و بدین وسیله حق این خاندان را بدانان بازسپارد، لذا امام رضا (ع) را ازمیدینه احضار کرد و او را راضی و متقاعد ساخت که خلافت و ولایتعهد وی را

بپذیرد. امام رضا قبول فرمود مشروط بر این که او را در امور کشوری دخالت ندهد و آزاد و مختار بگذارد تا اوقات خود را صرف امور دین و مطالعه کند. تمام طبقات مردم وسعت علم و فضایل و مکارم اخلاقی امام را دریافته و احترام و اکرام زیادی نسبت به وی قائل بودند ولی بنی عباس رشک می بردند و می کوشیدند که مأمون را از تصمیم خود منصرف کنند تا مأمون از واگذاری خلافت به علی بن موسی الرضا پشیمان شد و در صدد مسموم ساختن وی برآمد و بدین طریق امام رضا (ع) در سال (۲۰۳ هـ)؛ (۸۱۸ م) در گذشت و در محلی که به مشهد موسوم و مکانی مقدس و تا کنون زیارتگاه مردم گردیده مدفون شد.

امام نهم محمد تقی بود که بنا به وصیت پدرش به امامت رسید. وی در سال ۲۲۰ هجری مسموم و در کاظمیه مدفون گردید.

امام دهم علی النقی فرزند امام محمد تقی بود که در هشت سالگی بنا به وصیت پدرش امامت یافت و در سال (۲۵۴ هـ؛ ۸۶۸ م) در عراق بقتل رسید.

امام یازدهم حسن العسکری است گویند عسکری نام زادگاه او بود. در سال (۲۶۰ هـ؛ ۸۷۳ م) مانند پدرش در سامرا مقتول و به خاک سپرده شد.

پس از فوت امام یازدهم فرزندش قائم مقام وی گردید. امام دوازدهم با القاب و عناوین متعدد معروف شده که از آن جمله «امام الزمان» است. بر حسب اعتقاد شیعه امام دوازدهم که در سال (۲۵۵ هـ؛ ۸۶۹ م) تولد یافته هنوز در قید حیات است اما به چشم دیده نمی شود و همچنانکه پیغمبر و دیگران از پیش خبر داده اند زمانی که جور و ستم همه عالم را فرا گیرد امام دوازدهم پا به عرصه ظهور خواهد گذاشت و عالم را با عدل و انصاف پر خواهد کرد. امام زمان پس از رسیدن به امامت دریافت که خلیفه در پی قتل اوست لذا پنهان شد و این اختفاء به «غیبت» معروف گردید.

غیبت امام زمان دوبار صورت گرفته که یکی غیبت صغری و دیگری غیبت

کبری نامیده شده است. در غیبت صغری ۶۹ سال از عمر خود را در خفا و پنهانی بسر می برد بوسیله چهارتن از شیعیان دستورهای خود را به پیروان خویش می رسانید و بوسیله آنان مردم را راهنمایی می فرمود و به سؤالات آنان جواب می داد. و چون مدت این غیبت کوتاه بود لذا به «غیبت صغری» معروف گردید و کسانی که این دستورها را به مردم می رسانیدند به سفیر یا نماینده ملقب شدند. در خلال این مدت چهار سفیر یا نماینده شیعیان را ارشاد و هدایت می کردند. سفیر چهارم با ابلاغ نامه ای از امام زمان به مردم، خبر داد که وی از انظار ناپدید خواهد شد و ازین پس دیگر سفیری نخواهد داشت و غیبتش بطول خواهد انجامید. و همچنان شد.

هریک از جماعت شیعه و سنی در نوشته های خود از محسنات اخلاقی و سجایای عالی دوازده امام در آثار خود بحث کرده اند. به روایات کتب شیعه ائمه اطهار فضایل و خصوصیات داشتند که ما فوق اخلاق و خصوصیات اشخاص عادی زمانشان بود. آنان از عظمت شخصیت و اظهار معجزات بهره مند و از خطا و لغزش دور و معصوم بودند هرگز گرد گناهی نمی گشتند و هر یک بوسیله امام سابق خود جانشین بلا فصل معین شده و پیغمبر خدا نیز به اسامی و عده آنان اشاره فرموده بود. آنان بهترین و روشن ترین توضیحات را درباره اصل و ماهیت بشر و چگونگی روز رستاخیز بیان نمودند و بعد از پیغمبر درباره امور دینی و دنیوی بهترین مرجع برای مردم بودند.

غیبت کبری

از زمان وفات نماینده چهارم یعنی سال (۳۲۹ هـ؛ ۹۴۰ م) سفارتی بر عهده کسی نبود و - بنا بگفته بزرگان دین - هر کسی ادعای سفارت می کرد کاذب بود. در غیبت صغری نام چهار تن سفیر معروف بود و آنان اعم از این که دانشمند و از عقائد و اصول دینی باخبر بودند یا نه، می بایست از دستورهای امام پیروی نمایند و حق نداشتند که مطابق میل و دلخواه خود در کارها و احکام دین تصرفی کنند.

و هر شخصی در زمان امام به این کار ملزم و موظف بود که از او امر وی بی چون و چرا اطاعت کند .

آنچه برای شیعیان بسیار اهمیت دارد، این است که باید بدانند در زمان غیبت کبری چه وظایفی بر گردن دارند و احکام شریعت را چگونه باید بجای آورند . و چون در غیبت کبری سفرائی وجود ندارند لذا شیعیان مجبورند از پیشوایان دینی خود که اطلاعات کاملی از فقه دارند و مطالب و نکات دقیق آن را خوب درمی یابند پیروی کنند و طبقه جاهل موظف است که در امور دین تابع اوامر و آراء مجتهدین که بنام و کلاء عام یا و کلاهی غیر منتخب بطور اخص معروفند، باشد. البته مجتهدین کسانی هستند که آشنائی کاملی به فقه و استطاعت و قدرت آن را دارند که از دین حمایت کنند و مردم را از چنگال خطایا و معاصی و فساد و شهوات دنیوی رهائی بخشند و این مجتهدین که تمام معلومات خود را از منابع صحیح بدست آورده اند در غیبت کبری بمثابة امامند، و پیروی از آنها بمنزله پیروی از امام است. و بهمین جهت شیعه در هر عصر و دوره ای به کسی که او را دانشمندتر و متقی تر از همه بشناسند اعتماد می کنند او را وکیل عام از طرف امام می دانند و در مسائل دینی از آراء و احکام وی تبعیت می کنند.

فرق شیعه

کلمه شیعه به کسانی اطلاق می شود که ایمان دارند علی جانشین بلا فصل حضرت محمد (ص) و او و یازده فرزندش امام بحق دینند. آنان که دوازده امام را قبول دارند به معتقدین دوازده امام یا شیعه اثنی عشر معروفند و همیشه اکثریت شیعه با این فرقه بوده است. فرقه های دیگری نیز وجود دارند که بنام شیعه خوانده شده اند و عده زیادی از آنها شهرتی نیافته و از میان رفته اند. همه آنان معتقدند که علی جانشین بلا فصل محمد است. ما اینجا از سه فرقه شیعه نام می بریم: کیسانیه، زیدیه

واسماعیلیه . از کیسانیه امروز فقط اسمی باقی مانده ، و زیدیه در یمن هستند و قسمت اعظم اسماعیلیه در هند و عدّه قلیلی در ایران و آفریقایند .

کیسانیه به امامت محمد بن الحنفیه اعتقاد داشتند . محمد مانند حسن و حسین فرزند علی (ع) بود منتهی وی از زنی حنفیه^۱ بود و حسن و حسین از فاطمه . جمعی عقیده دارند که محمد بن حنفیه قرار بود پس از علی جانشین بلا فصل و امام باشد و برخی معتقدند که پس از امام حسین محمد حنفیه به امامت منصوب گردید . معروف است که نخستین کسی که به وی ایمان آورد کیسان یکی از خدمتکاران حضرت علی بود و بهمین جهت این فرقه به کیسانیه معروف گردید . عده ای نیز می گویند وجه تسمیه این فرقه از نام کسی است که نقشه انتقام قاتلین امام حسین را کشید و مدعی بود که از طرف محمد بن الحنفیه به این کار اقدام کرده است . بهر حال در عصر حاضر این فرقه نفوذ چندانی ندارد .

زیدیه که یکی از فرق شیعه بشمار می رود از زمان امام چهارم نشأت یافت و اغلب زیدیها در یمن هستند و در عراق و آفریقا نیز عده ای بسر می برند . زید برادر امام محمد باقر بود و می گفت که امام باید حاکم بر دولت باشد و در راه حقوق خود بجنگد . لذا بر ضد خلیفه اموی^۲ قیام کرد و در نزدیکی کوفه بقتل رسید . زیدیه به چهار امام اول معتقدند ، اما نایب بودن از طرف امام را تا کنون برای خود نگاه داشته اند .

اسماعیلیه از پیروان اسماعیل یکی از پسران امام ششم ، جعفر صادق (ع) هستند . می گویند اسماعیل مورد محبت زیاد والدش بود و اگر قبل از پدرش در نمی گذشت

۱- مراد از زن حنفیه همان خوله است که محمد حنفیه از آن زن متولد گردیده و در

اشعار و کتب تاریخ لفظ ابن خوله بجای محمد حنفیه زیاد استعمال شده است . ق

۲- قیام زید در زمان هشام بن عبدالملک بود . در ترجمه عربی مقاله اشتباهاً زمان

معاویه نوشته شده است .

شاید به امامت می‌رسید، بنابراین گفتند که باید امامت در نسل وی باشد و احفاد او یکی پس از دیگری به امامت برسند و بدین مناسبت نیز به اسماعیلیه معروف شدند. اسماعیلیه در مصر سلسلهٔ فاطمیان را تأسیس کردند، و هم‌اکنون در هندوستان فرقهٔ صاحب نفوذی بشمار می‌روند.

اما صوفیه، گرچه فرقه یا جماعت منظم و متشکلی نیستند، ولی بعلم تأثیر بارز تصوف در فکر شیعه، ذکر آن در اینجا بی‌مناسبت نیست. بعضی از اهل بحث اسم صوفی را مشتق از «صوف» به معنی پشم یعنی لباسی می‌دانند که صوفیان در بر می‌کنند. برخیها صوفی را از کلمهٔ صفا گرفته‌اند، اما احتمال دارد که این کلمه از لغت یونانی «سوفوس»^۱ که در زبان عربی به نوع مخصوصی از حکمت اطلاق میشد، ریشه گرفته باشد.

صوفیه معتقدند که بشر باتزکیهٔ نفس و صفای درون می‌تواند بدون بکار بردن قیاس منطقی بحق واصل شود و به نظامی عقلی که بصیرت انسان را می‌گشاید برسد و می‌گویند آنچه را که فلاسفه با منطق کشف می‌کنند صوفیه با درون بینی و بصیرت نفس درمی‌یابند. تصوف مخصوص اسلام نیست، در فرهنگها و معارف عدیدهٔ مختلف نیز معروف می‌باشد. در اسلام - از قرن اول به بعد - کسانی چون حسن بصری مردم را بر اساس تصوف راهنمایی کردند. پس از گذشت سالها، تصوف بصورت احکام و آداب و عادات و مسلک‌های مخصوصی درآمد و فرق مختلفی از آن نشأت گرفت که در پیش شیعه و سنی صورت واحدی دارند.

با وجود این که اغلب فرق صوفیه به حضرت علی (ع) منتسبند و از وی تمجید می‌کنند و می‌گویند اسلام معانی خفیه و مستوری دارد که محمد (ص) آن اسرار را به علی (ص) کشف کرد، ولی نیز بنوبت خود آن اسرار را در دور خود به کسانی که استعداد دریافت آنها را اظهار نمودند کشف کرد، ولی همهٔ فرق صوفیه منتسب

به حضرت علی (ع) نیستند.

ما درباره فرق‌های صوفیه و فرق شبهه یا مخالف با آنها اثراتی که این فرق در اسلام داشته‌اند نیازمند مطالعه و تحقیق بیشتری هستیم.

از مشهورترین بزرگان صوفیه یکی شیخ صفی‌الدین است. اجداد وی همه سنی بودند، اما تا فرصتی پیش آمد خاندان وی اعلان معارضه با سنت نمودند و بتشیع گرائیدند. پسر وی شاه اسماعیل صفوی مؤسس سلسله صفویه در ایران است و این خانواده «تشیع» را مذهب رسمی کشور خود قرار دادند.

شیعه در ایران

مردم ایران با داشتن سوابق فرهنگی کهن خود و تمدنی غنی و آشنائی با منطق و فلسفه و علوم نظری دیگر، با تعالیم عالی اسلام مواجه شدند و بتدریج به هدف و مرام دین مقدس اسلام آشنائی بیشتر یافتند و با موازین و معیارهای عقلی آن را مورد سنجش قرار دادند و درك کردند که تنها در تحت لوای این دین مقدس می‌توانند سعادت و کمال واقعی را بدست بیاورند، لذا دین اسلام را پذیرفتند و همچنانکه در احکام و قوانین پیغمبر اسلام تحقیق نمودند، به بحث و استقصا در اخبار و احادیث مربوط به فضائل و افعال وی نیز پرداختند و کوشیدند تا ببینند از خویشان و یاران و خلقای وی کدام يك حقاً خصال نيك و عدالت دوستی وی به ارث برداشت و باغور و مطالعه دقیق مقام علی را دریافتند و عظمت و شایستگی وی را جهت پیشوائی خود تشخیص دادند و همه در این متفق شدند که علی شایسته‌ترین فردی بود که می‌توانست جانشین رسول خدا باشد، لذا از روی خلوص نیت و طیب خاطر از وی پیروی کردند. و هر قدر از اشخاص مطلع و بصیر ایرانی و غیر ایرانی معلوماً نشان درباره اسلام افزون‌تر شد از علی (ع) بیشتر تقدیر کردند چه وی را در بیان و کشف حقیقت بالاتر یافتند. و زمانی که با چیزهای بیشتری از تعالیم وی درباره دین و ایمان و اخلاق و پیوند استوار

او با محمد (ص) و مکارم اخلاقش آشنا شدند بدیهی است که از او پیروی کردند ، به ولایتش یقین آوردند و از مراتب فضلش تقدیر نمودند.

البته ملل غیر عرب و آنهایی که تمدن و فرهنگ و فلسفه کاملتری داشتند بدون شك بیشتر از اعراب استعداد درك و پذیرش حق را دارا بودند ، زیرا ایشان تعصبی نسبت به قبائل و شعوب بخصوصی نداشتند و حسد و بغض و جاه طلبی باعث انحراف آنان نمی شد و فقط دنبال حقیقت می گشتند و احساسات وهوی وهوس نمی توانست بین آنان و حقیقت حایل شود.

اعراب حضرت علی (ع) را بخوبی می شناختند و می دانستند که تا چه اندازه به پیغمبر نزدیک است و همچنین از ایمان کامل و رابطه دائمی او با حضرت رسول و تعلیمات دقیقی که از محمد (ص) گرفته بود اطلاع وافی داشتند و بیانات او را در خصوص خدمات وفدا کاریها و تقوا و جوانمردی و شجاعت و سایر صفات علی (ع) شنیده بودند. این حقایق پیش عربها آشکار و عیان بود، اما پرده سیاه حسد و تعصب و خودخواهی و رقابت و دشمنی جلو خردهای آنها را گرفته و حس انصاف و عدالت را در وجود آنان کشته بود و هر روز دشمنیشان نسبت به علی (ع) شدت می کرد و علت این دشمنی آن بود که کمتر خانواده ای از عرب وجود داشت که يك یا چند تن از افراد و بستگان آن در غزوات اسلام بدست علی (ع) از پای در نیامده باشد، مثلاً سه تن از خویشان معاویه در غزوه بدر بدست علی کشته شده بودند اما این امر تنها عامل اصلی دشمنی اعراب با علی نبود بلکه آنها يك تعصب کور کورانه نیز داشتند و خود را بالاتر از همه ملتها می پنداشتند، در حالیکه علی (ع) مانند حضرت محمد (ص) فرقی میان سید قرشی و غلام حبشی قائل نبود و در احقاق حق همه را مساوی می گرفت و عدالت و انصاف را در باره همه مردم یکسان رعایت می کرد.

با این دلایل ممکن است انسان انتظار داشته باشد که اهالی سوریه و مصر چون

از مکه بدور بودند می‌بایست نظیر ایرانیان باشند، اما جریان امر اینطور نشد زیرا معاویه و عمرو عاص هر دو از دشمنان خوئی علی بودند و اجازه نمی‌دادند که مردم عظمت مقام علی را درک کنند و در این صدد بودند که خلافت و پیشوائی خود را در آن کشورها برقرار سازند مخصوصاً معاویه مردم را از حقیقت امر برکنار می‌داشت و حتی سخنان خلاف واقع و دروغی نیز دربارهٔ علی (ع) نشر می‌داد.

اما علی و فرزندان او در ایران مورد تجلیل و تکریم بودند و یاران و پیروان بیشتری داشتند. علماء ایران از قرن اول هجری کتابها نوشتند و عقاید خاندان نبوت را دربارهٔ دین نشر کردند و در نیمهٔ آخر قرن چهارم خاندان بویه که حاکم و فرمانروای قسمتی از ایران بودند رسماً از مذهب تشیع حمایت و پشتیبانی کردند. سلطان محمد خدا بنده از مغولها در زمان سلطنت خود خواست که يك مذهب رسمی انتخاب کند، در چهار مکتب سنت اسلام تحقیق و کنجکاو کرد و با پیشوایان آنان به مذاکره و مباحثه پرداخت اما وجدان و منطق او قانع نشد زیرا هریک از پیشوایان چهار مکتب دیگرها را تخطئه می‌کرد و نقاط ضعف آنها را می‌شمرد لذا سستی بنیان هر چهار مذهب به پادشاه روشن شد و امر به احضار یکی از علماء شیعه کرد و دربارهٔ این مذهب نیز با وی بحث و تحقیقاتی نمود و آخر سر در برابر دلایل قوی و براهین متقن عالم شیعی مجاب شد و مذهب شیعه را آئین رسمی کشور ایران قرارداد.^۱

۱- از شرح من لایحضره الفقیه ملا محمد تقی مجلسی نقل است که روزی سلطان الجایتو محمد مغولی ملقب به (شاه خدا بنده) از روی خشم به زن خود در یک مجلس سه طلاق داد پس از آن پشیمان شد و علمای مذاهب اربعه را جمع کرد و در حکم شرعی آنگونه طلاق فتوا خواست، همه متفقاً به وقوع سه طلاق و عدم امکان رجوع بدون مجلل حکم کردند. یکی از وزراء گفت در شهر حله عالمی است که این طلاق را باطل می‌داند. پس نامه‌ای به حضرت علامه حلی نوشت و کسی را به احضار وی برگماشت. حکمای حاضر دربار گفتند که سلطان را سزاوار نباشد که برای مرد رافضی خفیف العقل باطل المذهب نامه بنویسد. خلاصه شاه پس از ورود علامه، انجمنی

شاه اسماعیل نیز در قرن دهم همینکه حکومت خاندان صفوی را در ایران تأسیس کرد، مذهب تشیع، مذهب رسمی ایران شد. امروزه قانون اساسی ایران آن را مذهب

بقیه پاورقی صفحه ۲۴۹

از علمای مذاهب اربعه تشکیل داد و علامه نیز در آن انجمن حاضر شد و در موقع ورود کفشهایش را در بنل کرد و بعد از سلام نزد خود سلطان که خالی بود نشست. حاضرین از روی حسد گفتند این است که گفتیم رافضیها ضعیف العقل هستند. سلطان گفت باید از خودش پرسید. به علامه گفتند چرا به سلطان سجده نکردی و ترك ادب نمودی؟ گفت که حضرت رسول الله سلطان السلاطین بود با اینهمه مردم سلامش می دادند و سجده نمی کردند و سجده جز بخدا جایز نیست. گفتند چرا نزدیک سلطان نشستی و حریم نگذاشتی که لازمه ادب و حفظ مقام سلطانی است. علامه گفت چون غیر از آنجا جایی نبود و حضرت رسول فرموده است که در حین ورود به مجلس هر جا که خالی شد بنشینید. پس از آن گفتند مگر نعلین چه ارزشی داشت که آن را به مجلس سلطان آوردی و این کار زشت است. گفت ترسیدم که حنفیها کفشم را بدزدند چنانکه ابوحنیفه کفش حضرت رسول را دزدید. جواب دادند عجب بی اطلاعی در زمان حضرت اصلا ابوحنیفه وجود نداشت و همچو مذهبی اسم و رسمی پیدا نکرده بود. علامه گفت ببخشید اشتباه کردم مالک بود. گفتند مالک هم نبود. باز گفت خطا گفتم احمد بن حنبل بود. گفتند احمد نیز وجود نداشت. علامه گفت پس شافعی بوده است. گفتند اصلا تو از تاریخ بی خبری، هیچکدام از این مذاهب اربعه در زمان حضرت رسول نبود. علامه رو به سلطان کرد و گفت اینان خود اقرار کردند که از مذهب آنان در زمان پیغمبر خبری نبود پس ائمه آنان این مذاهب را از خود ساخته اند و اما فرقه شیعه تابع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اند که وصی و برادر آن حضرت بود و بمنزله نفس و جان وی می باشد. پس قضیه طلاق را از سلطان پرسید که آیا این طلاق با حضور عدلین واقع شده است یا نه؟ سلطان گفت نه بلکه در تنهایی وقوع یافته. علامه گفت همچو طلاق باطل است و همان زن مطلقه در زوجیت سلطان باقی است، و از لطایف آن مجلس یکی این است که علامه پس از خاتمه یافتن مذاکره خطبه فصیح و بلیغی مشتمل بر حمد خدا و صلوات پیغمبر خدا و همچنین صلوات بر ائمه هدی خواند. سید موصلی که از جمله محکومین در مناظره بود اعتراض کرد که صلوات بر غیر انبیاء دلیل ندارد. علامه آیه (الذین اذا اصابهم مصیبه قالوا ان الله وانا الیه راجعون، اولئك صلوات من ربهم ورحمة) را خواندند. موصلی گفت چه مصیبت بدیشان رسیده است که مستوجب صلوات باشند. علامه فرمود چه مصیبتی بالاتر از این که از نسل ایشان فرزندی ناخلفی مانند تو بوجود آید که دشمنان را بر آنان ترجیح دهد. حاضرین همه خندیدند و از بدیهه گوئی علامه تعجب کردند. بقول مولانا جلال الدین: «شیر را بچه همی ماند بدو» توبه پیغمبر چه میمانی بگو. «سلطان محمد خدا بنده پس از این مناظره و مباحثه مذهب شیعه را قبول کرد و به اطراف فرمان فرستاد که بنام دوازده امام خطبه خوانند و سکه زنند و اسامی مبارک آنان را در مساجد و مشاهد بنویسند. ص

رسمی کشور می‌شناسد .

عقائد شیعه

اسلام از شیعیان دو نوع مسؤولیت خواسته است: یکی ایمان به اصول دین و دیگری عمل به فروع و مقررات مخصوص دین . اصول دین به آنهایی گفته می‌شود که لازمه دینداری هستند و بی آنها شخص را نمی‌توان مسلمان گفت . فروع دین شامل احکام و قوانین و شعائری است که مردم جهت راه یافتن به حق و صحت اعمال خود بدانها ایمان آورده‌اند.

اصول دین

هر فرد شیعه باید به پنج اصل: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد آگاهی و ایمان داشته باشد.

شیعیان معتقدند که آفریدگار بزرگ به تمام کائنات هستی و زندگی بخشیده و همه به سوی وی باز خواهند گشت و او جمیع صفات کمال را داراست، و هیچ عیب و نقیصه به ذات وی متصور نیست، او علیم و قدیر و غنی است، قبل از وی چیزی در عالم وجود نداشت و هر چیزی بقدرت وی هستی یافته، او ازلی و سرمدی است، همه چیز مخلوق و آفریده اوست. او ابدی و لایزال است و پس از زوال همه کائنات، ذات او باقی است. از صفات ذاتی خدایکی وحدانیت اوست یعنی وی یگانه و بی‌همتاست و شریکی ندارد، او واجب الوجود و وجود مطلق است و صفات او خارج از ذات او نیست. بعقیده شیعه برای خدا دو نوع صفت هست که عبارتند از: صفات ثبوتیه^۱ و صفات

سلبیه^۲.

۱- صفات ثبوتیه: قادر و عالم و حی است و مرید و مدبرک هم سمیع است و بصیر و متکلم، صادق، بی شریک است و معانی، توغنی دان خالق.

۲- صفات سلبیه: نه مرکب بود و جسم و نه مرئی نه محل

صفات ثبوتیه صفاتی است که ادله و براهین، وجود آنها را در ذات پروردگار روشن میکند - البته هریک از صفات مزبور خود عین ذات پروردگار جهان است. صفات سلبیه به صفاتی اطلاق می شود که به ذات آفریدگار یگانه جهان راه ندارد. صفات ثبوتیه عبارتند از این که: خدا حی و دانا و توانا و مرید و مدرك و شنوا و بیناست و صفات سلبیه عبارتند از این که: خدا مرکب و جسم نیست، دیده نمی شود، مکان ندارد، بی نیاز و بی شریک است.

شیعیان عقیده دارند که خدا عادل است و مخلوق را به سوی کمال رهبری و هدایت می کند و هر چیزی به جای خویش نیکوست.

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

و عیب و نقصی در خلقت این دنیا از نظر نظم و نظام وجود ندارد. در آفرینش جهان که به سوی کمال می رود گمراهی و انحراف پدیدار نیست و همچنین در زندگی آینده آثار ظلم و بیعدالتی دیده نمی شود، هرکاری که یک نفر در این دنیا انجام دهد در آینده سزا و کیفر آن را خواهد دید و هر اندازه نیکی که در این جهان بکند بهمان اندازه به پاداش و جزای نیکی خود خواهد رسید و بالعکس در قبال هر بدی و کردار زشت بهمان اندازه دچار عقوبت و عذاب خواهد گردید، چنانکه در اکثر آیات قرآن بدین موضوع اشاراتی شده است^۱، بنا بر این اصول - اصول عدالت الهی - با هر کسی بر حسب اعمال و کردار وی داوری و رفتار خواهد شد. خدا به کسانی پاداش نیک خواهد داد که مطابق اصول دین زندگی خود را بسر برده اند و این پاداش شامل منافع معنوی، خوشی، مسرت و لذایذ جاویدانی می باشد. هر که از خواهشهای نفس و هوی و هوس خود پیروی کند دچار رنج و عذاب خواهد گردید یعنی به ناراحتی

۱- فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره (سوره زلزال).

روحی و فکری و عقوبت دائمی مبتلا خواهد گشت .

پیغمبران و وظیفه آنان در اول این فصل بیان گردید. پیغمبر کسی است که در اثر لیاقت و شایستگی فطری ، عبادت و پرستش خدا و خدمت در راه خالق و تقوا و پرهیزکاری به عالیت‌ترین مراحل کمال برسد و مشمول فضل و رحمت پروردگار واقع و به نبوت برگزیده شود و به تعلیم و ارشاد و هدایت وی به راه راست گماشته گردد.

چنین فردی در صفات عالی و سجایای اخلاقی از دیگر افراد بشر ممتاز و دارای خصوصیتی می‌شود که دیگران آن را ندارند.

یکی از سجایائی که پیغمبر باید داشته باشد عبارت از عصمت و براعت و طهارت اوست. پیغمبر فردی است که هرگز کار بدی نمی‌کند بلکه کارهای او همه مطابق اصول تقوا و پرهیزکاری است و در هر کار خدا را می‌خواند و خدا را می‌جوید و می‌کوشد که مطابق مشیت و خواست خدا عمل کند و از موهبت صفا و پاکی روح مستفیض گردد و همیشه معصوم و بی‌گناه باشد.

طبق عقیده شیعیان، ابراهیم ، موسی ، عیسی و دیگر پیغمبران همه معصوم و بیگناه بودند. پیغمبر اسلام هم معصوم بود و نیا کانش گرچه معصوم نبودند اما موحد بودند و خدا را می‌پرستیدند. پیغمبر اسلام هر چه می‌گفت و می‌کرد به امر خدا و در اثر وحی و الهام بود و هرگز کاری را بخواست و میل خود انجام نمی‌داد.

اصل چهارم در عقیده شیعه ، ایمان به دوازده امام است . کلمه امام بمعنی پیشوا آمده و به فردی گفته می‌شود که در امور دینی ، مرجع و مجتهد باشد و بعنوان يك رهبر دینی شناخته شود. اهل سنت همچو مرجع و رهبری را مانند غزالی «امام» می‌دانند. اما شیعیان به این لقب معنی خاصی می‌دهند و آن را فقط در مورد دوازده امام بکار می‌برند و درباره دانشمندان دیگر و لوا اینکه منزلت عالی و علم زیادی هم داشته

باشند استعمال نمی کنند.

مطابق عقیده شیعیان امام فردی است که در کلیه رشته های دانش بخصوص در دین از همه عالمتر و دارای صفات عالی و مانند نبی اکرم معصوم و بی گناه باشد و باید خدا و پیغمبر او را به هدایت مردم برگزیده باشند. فرقی که پیغمبر با امام دارد این است که پیغمبر پیامها و احکام دین را بوسیله وحی و الهام می گیرد، اما امام احکام دین را از پیغمبر می آموزد و با خواست خدا و سنت پیامبر مردم را رهبری می کند .

در پیش گفتیم که شیعیان پس از محمد (ص) به علی (ع) اعتقاد و ایمان دارند زیرا علی پسر عمو و داماد وی و کسی بود که بوسیله خود محمد تعلیم و تربیت یافته بود. او باتقواترین و دانشمندترین فرد زمان خود بشمار می رفت ، از اوان جوانی خدا را می پرستید، گرد گناه و معصیتی نمی گشت، پاک و معصوم بود و بعلت وجود همین فضایلش، بارها بر زبان حضرت محمد (ص) رفت که او جانشین و خلیفه من است و وی را! امام خواند و یازده تن از اخلاف او که پشت سر یکدیگر جانشین گردیدند امام نامیده شدند زیرا آنان هم دارای همان کمالات و فضایل بودند و گناهی را مرتکب نمی شدند و همه پاک و طاهر بودند. تاویل آنان نیز مثل تاویل محمد (ص) و علی (ع) بر حسب اراده پروردگار بود و هر امامی برای جلو گیری از هر گونه خطا و اشتباهی جانشین خود را تعیین می نمود .

اصل پنجم عبارت است از ایمان به روز بازپسین و معاد، یعنی هر فردی پس از مرگ در دنیای دیگر زنده خواهد شد و جزای کردار و گفتار خود را خواهد دید و بسزای اعمال خود خواهد رسید . انسان باید در این دنیا کار کند و در دنیای دیگر پاداش و کیفر اعمال خود را دریابد. این دنیا مزرعه ای است که شخص می کارد و در آن جهان حاصل زراعت خود را بر می دارد . اگر بشری از آئین و اصول دین

پیروی نماید و مطابق دستورهای آسمانی عمل کند درهای بهشت به روی او باز می شود ولی اگر در انجام دادن فرائض اهمال کند و از احکام شریعت سر باز زند، راه او به دوزخ است و به عذاب سخت و شکنجه ابدی گرفتار خواهد شد.

بهشت در بیشتر آیات قرآن شریف توصیف شده و جایی است که اشخاص خیر و نیکوکار در روز آخرت بدانجا خواهند رفت و از نعمتها و خوشیها و خیرات بشمار در آنجا برخوردار خواهند شد. قرآن فرق میان بهشتی یعنی کسی را که صالح است و به مرتبه بلندی از کمال رسیده، با کسی که در زندگی دنیا به پاره ای گناهان و خطاها مرتکب شده بیان می کند.

جهنم در قرآن چنین توصیف شده: محلی است که برای بدکاران اختصاص داده شده است و مکانی است که گناهکاران در آن به عقوبت و شکنجه دائمی دچار خواهند شد. رنج، شکنجه و عذاب دائمی جهنم در قرآن و در بیانات پیغمبر و سایرین زیاد آمده است.

طرز فرا گرفتن اصول دین

هر کسی برای فرا گرفتن اصول دین از راه تحقیق و تتبع مختار و آزاد است و به این طریق حقیقت یگانگی و بیهمتایی و عدالت خدای متعال را درمی یابد. خدا هر کسی را دانش و عقلی بخشیده که با بکار بردن آن دریابد که وی قبلاً وجود نداشت، و وجود او حادث است، و ناگزیر سببی وی را از نیستی به هستی آورده است، و این سبب یا باید خود او باشد یا کسی دیگر. اگر او خود سبب هستیش بوده یا باید موقعی سبب هستی خود بوده که وجود نداشته و یا اول وجود داشته و بعد سبب هستی خود شده است و این هر دو فرض محال است زیرا کسی که وجود ندارد نمی تواند سبب وی خودش باشد و کسی که وجود دارد نیازی به دوباره بوجود آمدن ندارد. و اگر

کسی دیگر سبب وجود او باشد همین اشکال و عدم امکان در حق او نیز صدق می کند، زیرا وجود وی مستلزم سبب دیگری است و همچنین الی غیر النهایه. پس همه موجودات که قبلاً وجود نداشتند و سپس یا به عرصه هستی گذاشته اند در نتیجه علت و سببی به وجود آمده اند که قائم بالذات و واجب الوجود است، یعنی از غیر وجود - عدم - به وجود نیامده است، پس به این جهت ازلی است و خدا نام دارد.

از مظاهر وجود خالق، حیات، دانش، قدرت و اراده است که در آفرینش مخلوقات بچشم می خورد و می بینیم که با کمال عقل و حکمت هر چیزی را در محل شایسته و هر کاری را در موقع مناسب روی قوانین و اصول ثابتی قراردادده است. رمز هستی و آفرینش پیچیده و آغاز و انجام هر مخلوقی چنان بادقت و نظمی صورت یافته که هیچکس نمی تواند آن نظم و ترتیب را تصادفی و اتفاقی بداند. از این مظاهر برمی آید که وجود سرمدی آفریدگار، عالم به آفرینش است و این صفات و مظاهر مانند ذات وی قدیم اند.

اینگونه راه علم به اصول توحید و عدالت خدا به روی همه باز است بنابراین هر کس باید راه تحقیق و کنجکاوای را سیر کند و خالق خود را بشناسد و بداند وجود ازلی سرمدی دانا و توانمائی که اراده و حکمت و عدالت عین ذات اوست او را آفریده است.

برای شناختن اصول دین انسان باید دو اصل وحدانیت و عدالت خدا را از راه تعلم و تفکر دریابد و چون همیشه طالب سعادت است اساساً در این فکر خواهد بود که راه نیل به سعادت را پیدا کند زیرا اطمینان دارد که خالق عادل او را بیجا و بیهوده نیافریده و در این مرحله است که در خواهد یافت که آفریدگار جهان پیغمبرانی فرستاده و آنان را دانش و شایستگی مرحمت فرموده که افراد را به سوی سعادت و کمال و به هدفی که برای آن آفریده شده اند رهبری و هدایت کنند، به این ترتیب احتیاج به نبوت

و صدق نبوت معلوم می شود و اصل سوم دین مورد قبول واقع می گردد. پس در این صورت انسان بایروی از کلمات پیغمبر و شعور و ادراک خود در پی تحقیق و تجسس اصول امامت و معاد بر می آید و چون اقوال پیغمبر و ائمه را روی عقل و تمکیر قبول می کند پس به روز قیامت نیز ایمان می آورد و بدین طرز اصول پنجگانه دین را می پذیرد.

اختلاف در اصول دین

بطور اجمال میان شیعه و اهل سنت درباره اصل چهارم یعنی امامت اختلاف وجود دارد زیرا هیچکدام از سایر فرق اسلام آن را از اصول اساسی دین نمی شمارند. شیعیان معتقدند که امامت توسط خود پیغمبر معین و مسجل شده و پایه و اساس هدایت مردم می باشد و همچنانکه پیغمبران از طرف خدا تعیین می شوند، تعیین ائمه نیز برای حفظ و حمایت دین از جانب خدا صورت می گیرد. اما اهل سنت عقیده دارند که انتخاب امام و رهبر مذهبی از وظایف و مسؤولیتهای مستقیم مردم است و مردم آزادند هر که را بخواهند و میل دارند انتخاب کنند. بعقیده آنان هر که را انتخاب کردند جانشین پیغمبر است و او مسؤول است که از مذهب حمایت و پشتیبانی کند و مردم باید از او اطاعت و فرمانبرداری کنند.

میان شیعه و بعضی فرق سنت مخصوصاً اشعریها و معتزلیها نقاط خلاف دیگری هم وجود دارد. اشعریها عدالت را در خدا شرط نمی دانند. روی اصل عدالت خدا باید به نیکوکاران پاداش دهد و بدکاران را عقوبت و مؤاخذه نماید اما اشعریها مدعی هستند که خداوند ممکن است به معصیتکاران و ملحدان و کفار پاداش و سزای نیک دهد و به نیکان و مؤمنان شکنجه و عذاب روا دارد. خدا قادر است آنچه می خواهد بکند و چیزی که مبرهن است این است که خدا اراده کرده به نیکان پاداش نیک دهد

و به اشخاص بدکار جزای بد. و بر حسب عقیده آنان لازم نیست که خدا دارای صفت ذاتی عدالت باشد و در همه اعمال او بیان و عیان گردد و در موارد بخصوص یاد حق يك فرد عدالت خود را بکاربرد. طبق عقیده آنها رابطه عرضی بین حوادث وجود ندارد و بر حسب اراده و مشیت خدا، يك عده اتفاقات، بدون داشتن رابطه عرضی لازم، پشت سر هم! بوقوع می پیوندد.

معتزلیها در این عقیده با شیعه متفقند که عدل یکی از صفات ضروری خداست و هر کسی به جزای مناسب اعمال خود می رسد. طبق عقیده شیعه همه صفات خدا ذاتی است نه عارضی، و این صفات جزء ذات اوست. خدا ذات واحدی است که علم و قدرت و اراده و نظایر آنها از مظاهر اوست. اشاعره به خدا هشت صفت قائلند که عبارتند از: حیات، دانش، توانائی، اراده، نطق، شنوائی، بینائی و هستی. این صفات را دائمی و جدائی ناپذیر از خدا می دانند و معتقدند چیزی قبل از خدا وجود نداشت و می گویند ضد این در وجود بشر صادق است زیرا در انسان دانش که جزو صفات اوست به وجود او اضافه شده و به او داده نشده است، زیرا او معلوماتی جز آنچه آموخته ندارد. در برخی موارد، شیعه از نظر کلی با اشاعره توافق ندارد، مثلاً اشاعره عقیده دارند که بهشت ازلی و قدیم است و از روز اول آفرینش وجود داشت، اما شیعه این عقیده را ندارند.

در موضوع جبر و اختیار هم شیعه با اشاعره و معتزله اختلاف دارد. البته بشر از اول هستیش در باره جبر و اختیار تناقض گوییهای کرده است. انسان بدون شك در پاره ای از مراحل زندگی، مثلاً هنگامی که در صلب پدر و رحم مادر بوده و سپس قدم به این عالم نهاده اختیار و آزادی نداشته است. اما پس از آن که به رشد و بلوغ رسیده آیا آزادی و اختیار یافته است؟ مسلمانان با این تناقض ظاهری جبر و اختیار روبرو شده - و بجهت دریافتن حقیقت مطلب - ادله و براهینی از نتایج عقل و منطق و آیات

قرآن و سخنان پیامبر پیش آورده اند. اشاعره به جبر معتقد شده اند و معتزله به اختیار، اما شیعه معتقد است که دلایل هر دو فرقه برای غرض، نارسا و غیر وافی است و بدین جهت بین جبر تمام و اختیار تمام حد وسطی برگزیده است.^۱

احکام مخصوص دین

دین اسلام احکام و مقررات مخصوصی دارد که جهت تأمین خیر و صلاح فرد و جامعهٔ مسلمان آمده است. هیچ عمل و لحظه‌ای در زندگی وجود ندارد که اسلام قانونی دربارهٔ آن وضع نکرده باشد و مسلمانان را لازم است که این قانونها و مقررات را با ایمان و اعتقاد بپذیرند و از آنها اطاعت نمایند. وظیفهٔ انسان نسبت به خود و وظایف وی نسبت به دیگران صریحاً در اسلام ذکر شده است، حتی هنگامی که استعداد زیست را در نطفهٔ پدر و مادر دریافت و به مرحلهٔ جنینی در رحم مادر رسید باز مقرراتی برای طرز رفتار پدر و مادر معین شده است. مثلاً پدر و مادر باید از خوردن مسکرات اجتناب کنند. همچنین طرز معاشرت زن حامله تعلیم داده شده است و پدر موظف گردیده که در دورهٔ اخیر از جنین محافظت کند. هنگامی که طفل به دنیا آمد، پدر و مادر باید بخاطر تربیت وی تابع پاره‌ای مقررات باشند تا این که طفل روحاً و جسماً به حد رشد برسد و پس از آن خود بچه تابع احکام و تکالیف دین خواهد بود.

اسلام دربارهٔ غذا، لباس، خواب و بیداری، رفاقت، دشمنی، سلوک، سکوت، محاوره و سود و استفاده احکام مخصوصی آورده است. حتی هنگامی که مسلمانانی از دنیا رخت برمی‌بندد شرع مقدس اسلام در بارهٔ کفن و دفن وی احکام و وظایفی به بازماندگان معین کرده است.

احکام مخصوص دین مشتملند بر: عبادات، عقود، ایقاعات و احکام سلوک. عبادات اعمالی است که برای جلو گیری از هوی و هوس و تقرب به خدا و تربیت نفس

واعتلای رتبه بجای آورده می شوند . عبادات بدین معنی عبارتند از : نماز ، روزه ، خمس ، زکات ، حج ، جهاد ، امر به معروف و نهی از منکر . بطور کلی همه احکام و مقررات اسلامی این هشت شرط لازم را در بر گرفته اند ، زیرا این هشت ماده وسیله ای است برای رسیدن به سعادت ، وعقل و ادراك همه اینها را تأیید و تصدیق کرده است و هر چه عقل حکم کند دین اسلام با آن موافقت دارد اما چه بسا اتفاق می افتد که شعور و عقل ما از ادراك حسن و قبح يك چیز و يك کار عاجز می ماند ، بنابراین مرجعی لازم است که در این گونه موارد انسان را رهنمائی کند و بهمین جهت حضرت محمد (ص) اصول و احکام اسلام را وضع فرموده است .

پنج نوبت نماز در ظرف بیست و چهار ساعت بهر فرد بالغ واجب است - مطابق عقیده شیعیان دختر در ده سالگی و پسر در پانزده سالگی به حد بلوغ می رسند و توانائی بجا آوردن کارهای دینی را پیدامی کنند - این پنج نوبت نماز شرایط و رسوم می دارند که باید طبق آنها گزارده شوند مثلاً لباس و بدن نماز گزار باید نظیف و پاک باشد و پیش از نماز دستها و صورت و بازوان شسته شوند (وضو گرفته شود) و جای ادای نماز نباید غصبی باشد یعنی در زمین دیگری که با زور و ستم گرفته شده باشد نماز باطل است . نماز گزار باید روبه کعبه بایستد و در ادای آن مقررات شرع اسلام را رعایت کند و تسلیم خدا باشد . اوقات نماز عبارتند از : اول سپیده دم که نماز صبح خوانده می شود ، دوم هنگام ظهر ، سوم هنگام عصر ، چهارم بعد از غروب و پنجم قبل از رفتن به بستر خواب .

مقصود از این پنج نماز بیدار و هوشیار ساختن انسان و پاکیزگی روح وی و واداشتن او به طلب سعادت و کمال و نزدیک گردانیدنش به خدای عز و جل است . کسی که بوسیله پنج نوبت نماز بدنش پاک و روحش صفا یافته باشد ، مطابق احکام شرع اسلام رفتار می کند و به کارهای خیر مبادرت می ورزد و از کارهای بد دوری

می‌گزیند. و همچو انسانی در خور آن است که در دنیا و آخرت رستگار باشد و جامعه‌ای که از این افراد تشکیل یابد حتماً در راه کمال سیر خواهد کرد.

روژه ماه رمضان بهر مسلمان عاقل بالغ قادر واجب است، یعنی شخص باید از سپیده دم تا غروب آفتاب از خوردن و نوشیدن و مجامعت خودداری کند. روزه‌داری دارای فوائد و مزایایی روحی و جسمی است که در دنیا و آخرت شامل حال افراد و اجتماع مسلمانان می‌گردد. شخص روزه دار نیروی اراده خود را تقویت می‌کند و پرورش می‌دهد زیرا او مصمم است که از خوردن و نوشیدن امساك کند و متوجه همنوعان و برادران دینی خود باشد. او در راه تقوا و پرهیزکاری قدم می‌زند، فکرش در پی معرفت حقایق و چشمش از گناه و معصیت بدور است. اگر روزه دار ثروتمند باشد با طبقه بیچین رابطه‌ای برقرار می‌کند، رابطه‌ای که به سود جامعه تمام می‌شود، زیرا در نتیجه این رابطه مقداری از دارایی او میان فقرا قسمت می‌گردد. و طبقه بیچین با دیدن این وضع شاد و خرم می‌گردند زیرا آنان با چشم خود می‌بینند که ثروتمندان مدتی از خوشی و لذت دست بازمی‌دارند. روزه محسنات و فواید دیگری نیز دارد که مسلمانان بدان آگاهی و ایمان دارند.

زکات در جمیع فرق اسلام واجب است، اما طرز ادای آن در میان شیعیان با سایر مذاهب اهل سنت فرق دارد. بدهی واجب در مذهب شیعه دو نوع است: خمس و زکات.

خمس^۱ یعنی يك پنجم عایدی و سود خالص هر فرد مسلمان از معدن، گنج، جواهر، غنیمت جنگ و سود بازرگانی باید به فرزندان پیغمبر و امام - که سادات نامیده می‌شوند - داده شود. این طبقه از زکات (عشر) سهم و نصیبی ندارند. امام که از احفاد

۱- واعلموا انما غنمتم من شيء فان الله خمسہ و للرسول و لى ذى القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله... (سورة انفال، آیه ۴۰) یعنی بدانید که از هر چه غنیمت و فایده می‌برید پنج يك آن از برای خدای تعالی و رسول او و صاحب قرابت و یتیمان و درماندگان و ابن سبیل است اگر ایمان آورده‌اید به خدا.

پیغمبر است می تواند سهمی از خمس دریافتی خود را بهر نحوی که صلاح بدانند ببخشد یا از آن استفاده کند. از اولاد پیغمبر آنان که احتیاج دارند می توانند سهم خود را به مصارف و مخارج یومیۀ زندگی مصرف کنند. از محسنات خمس یکی این است که با عایدی آن از اولاد پیغمبر آنها که نابینا و پیرند و قدرت کار کردن را ندارند مواظبت و پرستاری بعمل می آید تا برای تأمین معاش احتیاج به سؤال پیدا نکنند و عزت نفس و آبروی خود را پیش هر کس و ناکس نریزند. همچنین امام اختیار دارد که این وجه را در تعلیم و تربیت افراد و دستگیری فقرا و اصلاح وضع اجتماع مصرف کند. نوع دوم بدهی، زکات یا عشر است و آن ده یک درآمد شخص است از طلا و نقره و چهار پایان و غلات در صورتی که به حد معینی یعنی نصاب شرعی برسد. زکات باید برای دستگیری فقر و ابناء سبیل و کسانی که قادر به ادای قرض خود نیستند و کسانی که ایمان نیاورده اند اما ممکن است با دادن پول و مساعدت آنان را مسلمان کرد و کسانی که به اسلام یاری و کمک می کنند و همچنین برای کارهای عام المنفعه مانند ساختن مدارس و پل و مخزن آب و غیره به مصرف برسد^۱.

حج بر هر مسلمانی که استطاعت مالی و جانی داشته باشد واجب است و تکالیف و اعمالی که باید در مکه بجای آورده شود حج نامیده می شود و کسی که از عهده انجام تکالیف و وظایف حج بر آید حاج (حاجی) نامیده می شود. یکی از مزایای اجتماعی حج این است که هر سال از همه نقاط دنیا مسلمانان دور هم جمع می شوند و ثروتمندان و دانشمندان ملل مختلف با هم تبادل افکار می کنند و در مورد کشور و وضع زندگی همدیگر اطلاعاتی بدست می آورند و از نیازمندیهای مسلمانان دنیا باخبر می گردند و دوست را از دشمن تشخیص می دهند و با اشتراك مساعی مشکلات و مسائل خود را

۱- انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم. (سورة توبه، آیه ۵۹) یعنی همانا صدقات از برای بیچیزان و درماندگان و کارکنان بر جمع صدقات و از برای کسانی که دلشان با اسلام الفت گرفته و برای آزاد کردن بندگان و قرض داران مفلس و هر کاری که در راه خدا باشد و از برای ابن سبیل واجب شده از جانب خدا و خدا دانای درستکار است.

رفع و حل می نمایند .

در زمانی که وسایل جدید ارتباطی وجود نداشت مراکز و کانونهای دینی حائز اهمیت بیشتری بود. حتی امروز هم مسلمانان با این وسایل از مزایای اتحاد و اتفاق و تبادل نظر برخوردار می گردند .

علاوه بر زیارت مکه عده بسیاری از شیعیان به زیارت کربلا ، نجف ، مشهد ، قم و این قبیل مراکز می روند و مراسم تجلیل و تکریم را نسبت به علی (ع) و دیگر ائمه اطهار (ع) بجا می آورند. این نوع زیارت واجب و اجباری نیست اما مردم روی اصل اعتقاد و احترام و ارادتتی که به ائمه دارند این زیارتها را بجای می آورند و نیز این نوع زیارت در تحکیم ایمان و عقیده مردم عامی تأثیر بخصوصی دارد. بسیاری از مسلمانان که استطاعت و قدرت مالی زیارت مکه را ندارند می توانند از این نوع زیارت بهره مند شوند.

جهاد تحت شرایط و مقتضیات خاصی به مسلمانان واجب است . وظیفه هر فرد مسلمان است که با کفار ، بت پرستان و مشرکان بخاطر دفاع از اسلام جنگ کند و حدود کشورهای اسلامی را بسط و توسعه دهد و اسلام را در سایر جاها ترویج و تبلیغ کند.

طبق عقیده شیعیان وقتی که امام یا نائب خاص او وجود ندارد جهاد واجب نیست . بهر حال هنگامی که یکی از کشورهای اسلامی مورد حمله دشمن قرار گرفت و کشور به مخاطره افتاد وظیفه هر فرد است که بخاطر دفاع از کشور خود جنگ کند .

در دین اسلام رهبری مردم به سوی تقوا و پرهیزکاری و بازداشتن آنان از ارتکاب به اعمال زشت و ناشایست نیز جزو عبادات است. فرد مسلم هم مسؤول خود و هم دیگری است، بنابراین هر فرد مکلف است که دیگران را به انجام کارهای نیک ترغیب

و تشویق کند و از گرویدن به کارهای بد باز دارد.

همچنانکه گفتیم احکام و ضروریات دین علاوه بر عبادات شامل عقود و ایقاعات و معاملات نیز می باشد. عقود موافقتنامه های کتبی یا شفاهی است که طبق مقررات معین و مرسوم صورت می گیرد یا توافق های شفاهی قابل اتباعی است که چون طرفین عقد الفاظ و کلمات مخصوص و منصوصی را بر زبان آوردند توافق ثابت و منعقد و هر يك از طرفین ملزم می گردد که به تعهد خود عمل کند مگر در بعض موارد و شرایط استثنائی که آشکارا تصریح و معین گردیده است. عقود در اسلام جنبه های زیادی دارد و شامل است به روابطی که مردم میان یکدیگر برقرار می کنند. از قبیل اجاره و استجاره ، ازدواج ، داد و ستد و غیره .

ایقاعات (موافقتنامه های يك جانبه) نسبت و رابطه افراد را میان یکدیگر برقراری نماید اما طرز اجرای آنها مربوط و منوط به صیغه و عباراتی است که شخص در مسائلی مانند طلاق و اعتراف و قسم ادا می کند.

آداب سلوك شامل رفتارهای انفرادی و اجتماعی از قبیل ارث و شهادت و گواهی و فعالیت های سیاسی و سایر جنبه های زندگی می باشد و این قسمت از فقه اسلامی خارج از ابواب سه گانه احکام یعنی عبادات و عقود و ایقاعات است.

طرز فرا گرفتن احکام عملی

آموختن احکام دین دو راه دارد، یکی اجتهاد و دیگری تقلید. کسانی که از راه اجتهاد پیروی می کنند با بحث و استقصاء از بینه و بکار بردن عقل و منطق ، با تأویل انفرادی حقیقت بدست می آورند . روش دوم تقلید یعنی تحصیل حقیقت و واقع است از اشخاص دانشمند قابل اعتماد . و این روش درستی است ، زیرا کسی که از این روش پیروی می کند مقلد مجتهدی است و با این روشها ممکن است احکام دین و قواعد آن و تطبیقات مناسب با حالات مخصوص ، فهمیده و

استنباط شود.

این دو روش فراگیری برای احکام و فروع احکام دین درست است اما برای درك و شناختن اصول دین و آنچه باید جهت استنباط آن انسان خود تأمل و تفکر نماید صالح و شایسته نیست. و جایز نیست که انسان در عبادت خدا و معرفت صفات وی اعتقاد به نبوت و امامت و معاد کور کورانه از دیگری تقلید کند و بپذیرد بلکه بالعکس باید خود مستقلاً این حقایق را در نتیجه تفکر و تعقل با دلیل دریابد و بپذیرد.

از طرف دیگر این موضوع چندان قابل اهمیت نیست که فردی حتماً قوانین و مقررات اسلامی را باید خود مطالعه کند بلکه اگر یکی از اولیای امور دینی و یا به عبارت دیگر يك مرجع صلاحیتدار آنها را مطالعه کند بقیه افراد می توانند بدون مطالعه و تحقیق از وی تقلید و پیروی کنند اصول و احکام اسلام بوسیله قرآن و کلمات محمد (ص) و بیانات ائمه اطهار (ع) رسیده است. روی این اصل کسی که استعداد و شایستگی پیشوائی مذهب را دارد کوشش می کند که از این سه منبع احکام مخصوص را استنباط کند چنین شخصی را «مجتهد» گویند و کسی که رهبری و پیشوائی او را قبول دارد «مقلد» نامیده می شود.

پیشوایان مذهبی به پنج اصل عمده دین و به دوازده امام معتقدند و نیز غیبت امام دوازدهم را قبول دارند ولی در تفسیر و تأویل قواعد دینی باهم اختلاف دارند. يك طبقه از مجتهدین قرآن را اساس و مأخذ فهم و تأویل قواعد دینی قرار می دهند و گروه دیگر در احکام و اعمال خود به سنت نبوی استناد می کنند.

گروه اول اصول فقه را دلیل و راهنمای خود قرار داده و قضاوت و حکم شرعی را روی آنها می نمایند، در حالی که گروه دیگر به احادیث و سنن و وصایای نبی اکرم پناه می برند و در کارهای خود آنها را دلیل و راهنما قرار می دهند.

بنابعدیة شیعه برای احکام عملی دین چهار منبع و مرجع وجود دارد که عبارتند از: قرآن، سنت نبوی، اجماع و اجتهاد.

برای وضع احکام دینی و یا تشخیص کارهای نیک در موارد معین، از مرجع اول یعنی قرآن استرشاد و طلب راهنمایی می‌شود، خواه این تعلیمات صریح باشد خواه ضمنی. اگر در مسئله مورد نظر هدایت و راهنمایی قرآن ممکن نشود آنگاه از سنت نبوی استعانت می‌شود و اگر راه حل مسئله در قرآن و سنت نبوی پیدا نشد آنوقت به اجماع که عبارت از اتفاق آراء مجتهدین است رجوع می‌شود و باید همه مردم از آن پیروی کنند. اما گاهی همچو اجماع و توافقی هم ممکن نمی‌شود آنوقت باید عقل و شعور را حاکم قرارداد و اجتهاد کرد. عقل در اسلام وسیله قضاوت و حکمیت در اصول و عقاید دینی است، زیرا هر فتوایی که عقل می‌دهد دین با آن موافقت دارد. همه شیعیان این چهار منبع شرعی را قبول دارند. ولی کسانی که قواعد و احکام را از احادیث و سنت نبوی استخراج و استنباط می‌کنند اجتهاد را نظیر قیاس یا برابر سنت و یا بالاتر از قیاس استدلالی معرفی می‌نمایند. ولی کسانی که از اصول فقه پیروی می‌کنند به قیاس اعتنائی ندارند و آنرا برای اخذ نتیجه جایز نمی‌دانند.

هنگامی که احکام عملی و قواعد شرعی از چهار منبع: قرآن و سنت و اجماع و اجتهاد خاص استنباط شود، به سبب اختلاف فهم‌ها و ذکاء‌ها، در تأویل مطلب احتمال اختلاف می‌رود، و اکثر اختلافات بین شیعه و سنی از اختلاف در تأویل منابع چهارگانه پیدا شده است. حتی در زمان خلافت حضرت علی (ع) نیز درباره این چهار منبع اختلافاتی موجود بود در آن عصر همه مسلمانان از علی اطاعت نمی‌کردند تنها شیعیان از وی پیروی می‌نمودند، در قرون اول اسلامی پنج مذهب در اسلام تأسیس شد که عبارتند از چهار مکتب سنی بنام حنبلی، مالکی، شافعی، حنفی و مکتب شیعه که بعضی اوقات با نسبت به اسم امام ششم جعفری نامیده می‌شد.

شیعیان عقیده دارند که در وضع شرایع متعلق به مسائل عملیه باید از کلمات و بیانات محمد (ص) پیروی کرد. چه حضرت محمد (ص) فرمود: من به خاطر راهنمایی و سوق شما به راه حقیقت دو چیز گرانقدر در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدا و اولاد و اهل بیت خود را. پس شیعه تعلیمات پیامبر و کارها و وصایای او را از زبان احفاد او فرا گرفته اند نه از دیگران. ائمه اطهار در زمان حکمرانی بنی امیه اجازه نداشتند که آشکارا به تعلیم و تبلیغ پردازند اما همینکه عباسیان بر سر کار آمدند، امام ششم در شرح تفصیل دین و قواعد اسلام آزادی یافت و جمع کثیری را تعلیم داد و همه آن تعلیم در کتابی گرد آورده شد که حاوی احکام شریعت اسلامی بر وفق مذهب شیعه می باشد. از تعلیم وی و تعالیم ائمه دیگر تا امروز چهار صد اصل بدست شیعیان رسیده، و این اصول که مرتبه دوم بعد از قرآن را دارند، در نزد شیعه اصول اساسی بشمار می روند.

چون یاد گرفتن این چهار صد اصل سخت و طاقت فرسا بود و احتمال داشت که از میان برود و ضایع شود بنابراین لازم و بجا بود که مجتهدین ثقه این اصول را خلاصه و ساده و عموم فهم بکنند و در اختیار مردم بگذارند. در قرنهای چهار و پنج این چهار اصل را تلخیص و در چهار کتاب گرد آوردند و همین کتابها بمنزله اساس احکام و قواعد شیعه به شمار آمد. و تألیف این چهار صد اصل در چهار جلد کتاب از حسن اتفاق به نفع بود چه تقریباً همه نسخه های اصلی این چهار صد اصل از میان رفت. در آغاز قرن چهارم اسلام و قبل از غیبت کبرای امام دوازدهم، دانشمندی بنام محمد بن یعقوب کلینی متوفی در (۳۲۹هـ؛ ۹۴۰م) معروف به «ثقة الاسلام» با تألیف نخستین کتاب یعنی «الکافی» شهرت بسزایافت. کتاب دوم را شخص شخص دیگر بنام محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به صدوق، متوفی در (۳۸۱هـ؛ ۹۹۱م) نوشت، این کتاب معروف «من لایحضره الفقیه» نام دارد. کتاب سوم و چهارم یعنی «تهذیب الاحکام» و «الاستبصار» را محمد بن الحسن الطوسی ملقب به «مرد بزرگ شیعه» یا «شیخ» و «شیخ الطایفه» متوفی در

(۴۶۰ هـ ؛ ۱۰۶۷ م) تألیف کرد . این چهار کتاب که بوسیله محدثین بزرگ شیعه تألیف یافته - بعد از قرآن - بزرگترین مرجع و منبع احکام جهت مجتهدین شیعه است .

اختلاف در احکام دین

اگرچه در استنباط مسائل ، بین همه مذاهب پنجگانه اسلام اختلافی وجود دارد ، اما این اختلاف بین شیعه و مذاهب اربعه سنت در احکام استنباط شده از قرآن و سنت واجماع و اجتهاد فردی بیشتر و روشنتر است . مثلاً همچنانکه گفتیم قیاس به تشبیه ، روش مناسبی برای استنباط احکام است ولی شیعه قیاس به تشبیه را جهت استدلال و استنباط احکام قبول ندارد .

شیعه احادیث نبوی را بعنوان مصدر و مرجع احکام شرعی می پذیرد ولی نه همه آنها را ، یعنی فقط احادیثی ازین قبیل را قبول می کند که به آل محمد (ص) رسیده وائمه و علمائی که راه آنان را رفته اند آنها را شرح داده اند . و کتب احادیثی که علماء اهل سنت آنها را گرد آورده اند مورد قبول شیعه نیست و آنها را قابل اعتماد جهت اخذ احکام نمی دانند .

شیعه یعنی پیروان دوازده امام از لحاظ مباح دانستن اجتهاد نیز با فرق دیگر اسلام اختلاف دارد ، یعنی از نظر شیعه جایز است که هر کس برای خود مجتهد و مرجع تقلیدی باشد . و مؤمن می تواند شخصاً قواعد و احکام را مطالعه کند و با مراجعه به اصل منابع و با استفاده از عقل و ادراک ، تطبیق قواعد و احکام را در موارد مخصوص استنباط کند و بدون التزام رأی مجتهد دیگری ، بحسب فهم خود ، در این قواعد و احکام تصرفی نماید . و هر شخص حائز شروط معین به استنباط احکام از قرآن و سنت و اجماع و اجتهاد ، مجاز است .

باب اجتهاد در مذاهب اربعه سنت بسته است، باید پیروان این مذاهب از دستور پیشوایان مذهبی خود دقیقاً پیروی کنند. مثلاً پیروان مذهب حنفی موظفند به گفته‌های ابوحنیفه که هزار و دویست سال پیش می‌زیست اعم از صواب یا خطا سرطاعت فرود آرند بدون اینکه مطالبه‌ای در منابع اولیه مثل قرآن و سنت نبوی نمایند. ابوحنیفه يكصدسال بعد از حضرت محمد(ص) می‌زیسته و آن حضرت راندایده بود تا احکام دین را از او بشنود، و حضرت نبی اکرم نفرموده که ابوحنیفه یگانه شارح مسائل فقه خواهد بود. و هیچ کسی پیش از او یا پس از او موظف نیست که به آراء وی مراجعه و مردم را طبق آن عقیده منقح ارشاد کند و اگر شخص عالمتر از ابوحنیفه هم پیدا شود پیروان مذهب حنفی باید باز از مذهب ابوحنیفه پیروی نمایند. این ایراد به مذاهب دیگر سنت نیز وارد است.

برعکس در مذهب شیعه، باب عهده‌دار شدن مسؤولیت شخصی در مسائل دین یعنی باب اجتهاد بروی همه مسلمانان باز است و هر مرد عاقل حائز شرایط می‌تواند احکام را شخصاً از مصادر و منابع دین استنباط کند و این یکی از موارد اصلی اختلاف شیعه و سنی در شناسائی احکام دین است.

اسلام در جامعه

اسلام با قواعد و احکام خود میکوشد که بین مردم، برابری و برادری و دوستی برقرار شود. اسلام کسی را برتر از دیگری نمی‌شمارد مگر با علم و تقوا. خواست اساسی اسلام این است که مردم با آشنائی با خدای قادر علیم حی ازلی سرمدی بسعادت برسند و بدانند که هر چه بدانها می‌رسد از فضل خداست و آنچه بدان نایل می‌شوند خدا اعطا و مرحمت می‌فرماید.

اسلام می‌خواهد که هر فرد در همه جا و همه وقت دارای فضیلت اخلاقی باشد

وهمنوعان خود را دوست بدارد و حقیقت را پیروی کند. باوفا و درستکار و نجیب و صدیق و عادل و قابل اعتماد باشد. هر کس باید بداند که ذات او ناپایدار است، نباید ظلم و جور بکند و دروغ بگوید و نباید خیانت تقلب روا دارد و حسود و متعدی و متجاوز باشد و حتی آسیب و آزاری به حیوانات برساند. اسلام میان مردم فرق نگذاشته و در نظر آن هیچ طبقه‌ای بطبقه دیگر مزیت ندارد. عرب و ترك و ساکنان شرق و غرب و شمال و جنوب، همه در نظر اسلام برابر و یکسانند. همه افراد برادرند و اسلام می‌خواهد که همه مردم روی زمین نسبت بهمدیگر مهربان و رؤف باشند و یاری و مساعدت کنند تا بتوانند به درجه کمال و عظمت برسند. در نظر اسلام تنها وجه امتیاز يك فرد به فرد دیگر تقوا و دانش است زیرا در نظر خدا منزلت و مقام شخص فاضل و متقی بسیار عالی است.

اسلام سعی دارد مردم را بفهماند که این دنیا پایدار نیست بلکه معبر و گذرگاه هست که مقدمه دنیای دیگر است و درواقع مزرعه‌ایست که کشت می‌کنیم اما حاصل و بهره خود را در دنیای دیگر بدست می‌آوریم. انسان نباید بظاهر آراسته این دنیای فریبنده، فریفته و شیفته شود و باید بداند که به سعادت واقعی در این جهان نمی‌توان رسید، سعادت واقعی فقط در دنیای دیگر است. هدف انسان زیبا گردانیدن این دنیا و شرکت در پیش بردن تمدن و تهیه مناظر طبیعی نیست هدف اصلی انسان سعی در تکمیل دنیای دیگر است. تا يك فرد بحقیقت این موضوع پی‌نبرد همه اوقات خود را در این دنیا بزحمت و مشقت بسر خواهد برد و سرانجام این جهان را دست خالی وداع خواهد گفت و در روز وداع خواهد دانست که عمر خود را تلف کرده و چیزی قابل ارزش نصیب او نگردیده است. اما مرد عاقل و هوشیار می‌داند که او در این دنیا مسافری است که بسوی کمال ابدی می‌رود، و شکی نیست که زندگی يك نفر مسلمان طوری طرح‌ریزی شده است که می‌تواند به این هدف و مقصد برسد.

در واقع اگر کسی خود را از خیالات واهی و دور و دراز این دنیا برهاند و از خطرات و اشکالاتی که مانند تار عنکبوت او را گرفتار کرده نجات یابد می تواند گاهگاهی به دنیای دیگر نیز نظری بیندازد. و اگر طبیعت خود را تحت نظر در بیاورد و بداند چه چیز برای او سودمند و مفید است در نیل به هدفی که دستور رسیدن به آن را در پیش گرفته ایم کامیاب خواهد گردید و هر گاه در زندگی پیشوایان بزرگ دینی بیندیشد می داند که چگونه آنان به هدف و آمال خود رسیده اند او نیز بیشك حکمت و اصول اسلامی را می پذیرد و با صمیم قلب از پیغمبر اسلام و اولاد وی پیروی می کند.